



متون فقہ

مجموعہ مقوق

مؤلف: محبوبہ یداللہ پور

سرری کتابہاں کمک آموزشى کارشناسى ارشد

یدالله پور، محجوبه

مشاوران صعود ماهان، ۱۴۰۴ متون فقه، رشته حقوق / محجوبه یدالله پور

۳۵۸ ص: جدول، نمودار (آمادگی آزمون کارشناسی ارشد حقوق)

ISBN: 978-600-458-760-0

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

فارسی - چاپ اول

۱- متون فقه

۲- آزمونها و تمرینها (عالی)

۳- آزمون دوره های تحصیلات تکمیلی

۴- دانشگاهها و مدارس عالی - ایران - آزمونها

محجوبه یدالله پور

ج - عنوان

۲۳ ت ۳۴۷ الف/۲۳۵۳ LB

رده بندی دیویی: ۳۷۸/۱۶۶۴

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۲۶۷۷۶

نام کتاب: متون فقه

مؤلف: محجوبه یدالله پور

ناشر: مشاوران صعود ماهان

نوبت و تاریخ چاپ: اول / ۱۴۰۴

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

قیمت: ۱۶۲۰ / ۶ ریال

شابک: ISBN: 978-600-458-760-0

انتشارات مشاوران صعود ماهان: خیابان ولیعصر، بالاتر از تقاطع مطهری، روبروی قنادی هتل
بزرگ تهران، جنب بانک ملی، پلاک ۲۰۵۰ تلفن: ۴-۸۸۱۰۰۱۱۳

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به موسسه آموزش عالی آزاد ماهان می باشد.
هر گونه اقتباس و کپی برداری از این اثر بدون اخذ مجوز پیگرد قانونی دارد.

مقدمه ناشر

آیا آنانکه می‌دانند با آنانکه نمی‌دانند برابرند؟ (قرآن کریم)

پس از حمد و سپاس و ستایش به درگاه بی‌همتای احدیت و درود بر محمد مصطفی، عالی نمونه بشریت که در تاریخ دور تاریخ، بنا به فرمان نافذ صمدیت از میان مردمی برخاست که خود بودند در پست‌ترین حد توحش و ضلال و بربریت و آنگاه با قوانین شامل خویش هم ایشان را راهبری نمود و رهانید از بدویت و استعانت جوییم از قرآن کریم، کتابی که هست جاودانه و بی‌نقص تا ابدیت. کتابی که در دست دارید آخرین ویرایش از مجموعه کتب خودآموز مؤسسه آموزش عالی آزاد ماهان است که برمبنای خلاصه درس و تأکید بر نکات مهم و کلیدی و تنوع پرسش‌های چهار گزینه‌ای جمع‌آوری شده است. در این ویرایش ضمن توجه کامل به آخرین تغییرات در سرفصل‌های تعیین شده جهت آزمون‌های ارشد تلاش گردیده است که مطالب از منابع مختلف معتبر و مورد تأکید طراحان ارشد با ذکر مثال‌های متعدد بصورت پرسش‌های چهار گزینه‌ای با کلید و در صورت لزوم تشریح کامل ارائه گردد تا دانشجویان گرامی را از مراجعه به سایر منابع مشابه بی‌نیاز نماید.

لازم به ذکر است شرکت در آزمون‌های آزمایشی ماهان که در جامعه آماری گسترده و در سطح کشور برگزار می‌گردد می‌تواند محک جدی برای عزیزان دانشجو باشد تا نقاط ضعف احتمالی خود را بیابند و با مرور مجدد مطالب این کتاب، آنها را برطرف سازند که تجربه سال‌های مختلف موکد این مسیر به عنوان مطمئن‌ترین راه برای موفقیت می‌باشد.

لازم به ذکر است از پورتال ماهان به آدرس www.mahanportal.ir می‌توانید خدمات پشتیبانی را دریافت دارید.

و نیز بر خود می‌بالیم که همه ساله میزان تطبیق مطالب این کتاب با سؤالات آزمون‌های ارشد- که از شاخصه‌های مهم ارزیابی کیفی این کتاب‌ها می‌باشد- ما را در محضر شما سربلند می‌نماید.

در خاتمه بر خود واجب می‌دانیم که از همه اساتید بزرگوار و دانشجویان ارجمند از سراسر کشور و حتی خارج از کشور و همه همکاران گرامی که با ارائه نقطه نظرات سازنده خود ما را در پربارتر کردن ویرایش جدید این کتاب یاری نمودند سپاسگزاری نموده و به پاس تلاش‌های بی‌چشمداشت، این کتاب را به محضرشان تقدیم نماییم.

مؤسسه آموزش عالی آزاد ماهان

معاونت آموزش

عنوان	صفحه
فصل اول- کتاب المتاجر.....	۷
سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل اول	۱۹
پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل اول	۳۶
فصل دوم- کتاب الحدود	۴۱
سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل دوم	۵۲
پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل دوم	۶۸
فصل سوم- کتاب القصاص	۷۳
سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل سوم	۸۰
پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل سوم	۸۹
فصل چهارم- کتاب النکاح	۹۳
سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل چهارم	۱۰۵
پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل چهارم	۱۱۳
فصل پنجم- کتاب الميراث	۱۱۷
سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل پنجم	۱۲۴
پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل پنجم	۱۳۰
فصل ششم- کتاب الديات	۱۳۳
سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل ششم	۱۴۰
پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل ششم	۱۴۴
فصل هفتم- کتاب الوصيه	۱۴۷
سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل هفتم	۱۵۳
پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل هفتم	۱۵۹
فصل هشتم- کتاب القضاء	۱۶۱
سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل هشتم	۱۶۷
پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل هشتم	۱۷۴
فصل نهم- کتاب الاجاره	۱۷۷
سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل نهم	۱۸۱
پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل نهم	۱۸۵
فصل دهم- کتاب الدين	۱۸۷
سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل دهم	۱۹۱
پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل دهم	۱۹۶

۱۹۷	فصل یازدهم- کتاب الرهن
۲۰۲	سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل یازدهم
۲۰۵	پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل یازدهم
۲۰۷	فصل دوازدهم- کتاب الطلاق
۲۱۳	سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل دوازدهم
۲۱۵	پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل دوازدهم
۲۱۷	فصل سیزدهم- کتاب الوکاله
۲۲۱	سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل سیزدهم
۲۲۳	پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل سیزدهم
۲۲۵	فصل چهاردهم- کتاب الشفعه
۲۲۹	سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل چهاردهم
۲۳۲	پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل چهاردهم
۲۳۳	فصل پانزدهم- کتاب الخلع و المباراه
۲۳۷	سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل پانزدهم
۲۳۸	پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل پانزدهم
۲۳۹	فصل شانزدهم- کتاب الشهاده
۲۴۴	سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل شانزدهم
۲۵۱	پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل شانزدهم
۲۵۵	فصل هفدهم- کتاب الحواله
۲۵۸	سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل هفدهم
۲۵۹	پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل هفدهم
۲۶۱	فصل هجدهم- کتاب الصلح
۲۶۵	سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل هجدهم
۲۶۶	پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل هجدهم
۲۶۷	فصل نوزدهم- کتاب الحجر
۲۷۱	سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل نوزدهم
۲۷۲	پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل نوزدهم
۲۷۳	فصل بیستم- کتاب الضمان
۲۷۶	سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل بیستم
۲۷۸	پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل بیستم
۲۸۱	فصل بیست و یکم- کتاب الوقف
۲۸۵	سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل بیست و یکم
۲۸۷	پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل بیست و یکم
۲۸۹	فصل بیست و دوم- کتاب الشركه
۲۹۳	سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل بیست و دوم
۲۹۴	پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل بیست و دوم
۲۹۵	فصل بیست و سوم- کتاب الوديعه
۲۹۹	سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل بیست و سوم
۳۰۰	پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل بیست و سوم

۳۰۱	فصل بیست و چهارم - کتاب الکفاله.....
۳۰۴	سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل بیست و چهارم
۳۰۴	پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل بیست و چهارم
۳۰۵	فصل بیست و پنجم - کتاب المضاربه.....
۳۰۸	سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل بیست و پنجم
۳۰۸	پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل بیست و پنجم
۳۰۹	فصل بیست و ششم - کتاب العاربه.....
۳۱۳	سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل بیست و ششم
۳۱۳	پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل بیست و ششم
۳۱۵	فصل بیست و هفتم - کتاب الغصب.....
۳۱۸	سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل بیست و هفتم
۳۱۸	پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل بیست و هفتم
۳۱۹	فصل بیست و هشتم - کتاب العطیه.....
۳۲۲	سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل بیست و هشتم
۳۲۲	پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل بیست و هشتم
۳۲۳	فصل بیست و نهم - سایر العقود.....
۳۲۷	سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل بیست و نهم
۳۲۹	پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل بیست و نهم
۳۳۱	سوالات و پاسخنامه چهار گزینه ای سراسری ۱۴۰۰-۱۴۰۴.....

كتاب المتاجر

عناوين اصلى

❖ اقسام موضوعات تجارت

❖ عقد بيع - بيع فضولى

❖ شروط عوضين

❖ اقسام بيع

❖ ربا

❖ خيارات

❖ احكام بيع

فصل اول

کتاب المتاجر

گزیده نکات: کتاب المتاجر

ينقسمُ موضوعُ التجارة الى مُحرمٍ و مكروهٍ و مُباحٍ.

موضوع تجارت [یعنی آنچه با آن کسب صورت می‌گیرد] بر سه قسم است: حرام، مکروه و مباح
فالمحرمُ: الأعيانُ نجسة، كالخمر و التَّبِيدِ و الفُقاع.

اعیان نجس: مانند شراب انگور، شراب خرما و آبجو

وَالخَنِيزِرِ و الكَلْبِ إِلا كَلْبَ الصَّيْدِ و الماشية و الزَّرْعِ و الحَائِطِ.

خوک و سگ به استثنای سگ شکاری و سگ گله و زراعت و سگ باغ و بستان و خانه

و بَيْعِ العِنْبِ و التمرِ لِيُعمَلَ مُسكرًا و الخَشْبِ لِيُعمَلَ صَنَمًا و يُكرَهُ بَيْعُهُ لِمَنْ يَعمَلُهُ.

فروختن انگور و خرما برای آن که از آن شراب درست کنند و فروختن چوب برای آن که از آن بت بسازند و اگر انگور را به کسی
بفروشد که از آن شراب درست می‌سازد [اما به این قصد و نیت به آن نفروشد] و یا چوب را به کسی بفروشد که از آن بت می‌سازد

[بی آن که بیعش به قصد آن باشد که خریدار از آن بت بسازد] فروختن آن مکروه می‌باشد.

و أما المَكْرُوهُ: فَكَالصَّرْفِ و بَيْعِ الأَكْفَانِ.

اما کسب‌های مکروه: صرافی، فروش کفن.

والمُباحُ: مَاخِلا عَن وَجْهِ رُجْحَانِ.

کسب مباح کسب‌هایی است که جهت رجحان و مزیتی در آن نیست.

و البیع هُوَ الإيجابُ و القَبُولُ الدالانِ عَلَى نَقْلِ المُلْکِ بِعوضٍ مَعْلُومٍ فَلَا تَكْفِي المُعاطاةُ.

عقد بیع عبارت است از ایجاب و قبولی که بر نقل ملک در برابر عوض معلوم دلالت می‌کند. بنابراین، [برای تحقق بیع] صرف
معاطات [یعنی دادن و گرفتن مبیع و ثمن آن] کفایت نمی‌کند.

و يُشترطُ وَقوعُهُما بِالفظِ الماضی و یكفی الاشارةُ مَعَ العَجْزِ و لا يُشترطُ تَقْدِيمُ الإيجابِ عَلَى القَبُولِ و إِنْ كانَ أَحسَنَ.

در عقد بیع باید ایجاب و قبول به لفظ ماضی باشد و در صورت عجز از تکلم اشاره کفایت می‌کند و لازم نیست ایجاب پیش از قبول
گفته شود، اگرچه بهتر است.

و يُشترطُ فِي المتعاقدينِ الكَمالُ و الإختیارُ إِلا أَنْ یَرْضَى المُكرَهُ بَعْدَ الزوالِ الکراهةِ و القَصْدُ، فَلو أوقَعَهُ الغافلُ أو النَّائمُ أو
الهازلُ لَغی.

طرفین بیع باید کامل (بالغ، عاقل، قاصد) و مختار باشند [و بنابراین اگر یکی از طرفین اکراه بر بیع شده باشد آن معامله صحیح
نیست] مگر آن که شخص اکراه شده پس از برطرف شدن کراهت، به آن معامله رضایت دهد. همچنین باید عقد را با قصد جاری
سازند؛ و لذا اگر صیغه بیع را کسی که غافل است یا خواب است و یا شوخی می‌کند، جاری سازد، لغو و بی اثر خواهد بود.

بیع فضولی

و يُشترطُ في اللزوم، الملك لكل من الباع و المشتري لما ينقله من العوض أو اجازة المالك فبدونه يقع العقد موقوفاً على اجازة المالك و هي كاشفه عن صحة العقد، فالنماء المتخلل للمشتري و نماء الثمن المعين للبائع و اذا كان المالك لم يُجز العقد يرجع المشتري الاصيل على البائع الفضول، بالثمن إن كان باقياً عالمياً كان او جاهلاً.

بیع در صورتی لازم است که طرفین معامله مالک (مبیع و ثمن) باشند یا از سوی مالک اجازهی [خرید و فروش] آن را داشته باشند بنابراین اگر مالک نباشد نفوذ عقد متوقف بر اجازهی مالک خواهد بود. اجازة کاشف از صحت عقد [از زمان وقوع عقد] است. [نه آن که خود ناقل باشد] از این رو نماء و افزوده‌هایی که در فاصله‌ی میان عقد بیع و اجازة در بیع حادث می‌شود (اعم از متصل و منفصل) متعلق به مشتری خواهد بود و اگر ثمن معین باشد نماء آن برای بایع است و اگر مالک عقد را اجازة نکند مشتری به بائع فضولی رجوع می‌کند و اگر ثمن باقی باشد حق مطالبه آن را دارد.

و لو باع غیر المملوک مع ملکه و لم یجز المالك صحَّ فی ملکه و تخیر المشتري مع جهله. (قاعده‌ی انحلال عقد واحد به عقود متعدد)

اگر کسی چیزی را که مالک آن است همراه چیزی که مالک آن نیست بفروشد و آن‌گاه مالک آن بیع را اجازة نکند، بیع، نسبت به ملک فروشنده صحیح است و نسبت به مشتری در صورتی که جاهل بوده باشد مخیر خواهد بود.

و کذا لو باع ما یملک و ما لا یملک کالعبد مع الحر و الخنزیر مع الشاة.

اگر کسی آنچه را قابل ملکیت است همراه آنچه قابل ملکیت نیست، بفروشد، مثلاً بنده و آزاد و نیز خوک و گوسفند (بیع در آن‌چه قابل ملکیت است، صحیح است).

اولیای عقد

و كما یصحُّ العقد من المالك یصحُّ من القائم مقامه و هم سبعة: الأب و الجدُّ و الوصى و الوکیل و الحاکم و امینه، و بحکم الحاکم المقاص و یجوز للجمع تولی طرفی العقد ألاً الوکیل و المقاص ولو استأذن الوکیل جاز.

همانگونه که مالک شیء می‌تواند آن را بفروشد و بیع او صحیح است، کسی که جانشین و قائم مقام مالک است نیز می‌تواند آن را بفروشد و بیعش صحیح است و ایشان شش گروهند: پدر، جد، وصی، وکیل، حاکم شرعی، امین حاکم، و تقاص کننده به منزله حاکم است [مقصود از تقاص کننده کسی است که از مالک طلبکار است و مالک آن را انکار می‌کند و یا آن‌که طلب خود را نمی‌پردازد. چنین کسی می‌تواند خودش مستقلاً طلب خود را از مال او به قهر و غلبه بردارد]. همه اشخاص فوق می‌توانند به جای هر دو طرف عقد قرار گیرند، مگر وکیل و تقاص کننده، اما اگر وکیل کسب اجازة کند، می‌تواند نقش هر دو طرف عقد را ایفا نماید.

شرایط عوضین معامله

الاولی: یُشترطُ کون المبیع مِمَّا یملکه، فلا یصحُّ المباحات قبل الحیازة.

مسأله نخست: مبیع باید از اموری باشد که شرعاً قابل ملکیت است. بیع مباحات [مانند هیزم‌های بیابان] پیش از آن‌که حیازت و گردآوری شود صحیح نیست.

الثانیة: یُشترطُ أن یكون مقدوراً علی تسلیمه، فلو باع الحمام الطائر لم یصحَّ إلا أن تقضى العادة بعوده.

مسأله دوم: مبیع باید به گونه‌ای باشد که فروشنده بتواند آن را به مشتری تسلیم کند. لذا اگر کبوتر پرنده در هوا را بفروشد، بیعش صحیح نیست، مگر آن‌که به حکم عادت باز گردد.

الثالثة: یُشترطُ أن یكون طلقاً، فلا یصحُّ بیع الوقف.

مسأله سوم: مبیع باید ملک طلق و رها باشد و از این رو فروختن وقف صحیح نیست.



الرابعه: يُشترطُ عِلْمُ الثَّمَنِ قَدْرًا وِجِنْسًا وِوَصْفًا، فَلَا يَصِحُّ الْبَيْعُ بِحَكْمِ أَحَدِ الْمُتَعَاقِدِينَ أَوْ أَجْنَبِيٍّ وِ لَا بِثَمَنِ مَجْهُولِ الْقَدْرِ وِ إِنْ شَوَّهَدَ وِ لَا مَجْهُولِ الصِّفَةِ وِ لَا مَجْهُولِ الْجِنْسِ وِ إِنْ عُلِمَ الْقَدْرُ، فَإِنْ قَبَضَ الْمُشْتَرِي الْمَبِيعَ وِ الْحَالَةُ هَذِهِ كَانَتْ مَضْمُونًا عَلَيْهِ إِنْ تَلَفَ. وَلَوْ بَاعَ قَفِيزًا مِنْ صَبْرَةٍ صَحَّ وِ إِنْ لَمْ يَعْلَمْ كَمِيَةَ الصَّبْرَةِ.

مسأله چهارم: در بیع باید اندازه، جنس و وصف ثمن معلوم و مشخص باشد و لذا نمی‌توان چیزی را فروخت و تعیین بهای آن را منوط به حکم یکی از طرفین بیع و یا یک شخص ثالث کرد، و نیز نمی‌توان چیزی را در برابر ثمنی که اندازه آن نامعلوم است فروخت اگر چه آن ثمن مشاهده شود و نیز اگر [مقدار و اندازه ثمن مشخص باشد اما] وصف یا جنس آن مشخص نباشد بیع صحیح نخواهد بود و اگر در این موارد [معامله صورت گیرد و] مشتری مبیع را اخذ کند، در صورت تلف شدن مبیع، مشتری ضامن خواهد بود؛ و در صورتی که یک قفیز از کپه را بفروشد بیع صحیح است اگر چه مقدار کل آن کپه معلوم نباشد و در صورتی که آن کپه کمتر از مقدار فروخته شده باشد، مشتری مخیر است که آن مقدار را در برابر بخشی از ثمن که به آن تعلق می‌گیرد اخذ کند یا فسخ کند.

نکات

إِذَا كَانَ الْعُوضَانِ مِنَ الْمِكْيَلِ أَوْ الْمَوْزُونِ أَوْ الْمَعْدُودِ فَلَا يَدَّ مِنْ أَعْتَابِهِمَا بِالْمَعْتَادِ، وِ لَوْ بَاعَ الْمَعْدُودَ وَزَنَّا صَحَّ، وِ لَوْ بَاعَ الْمَوْزُونَ كَيْلًا أَوْ بِالْعَكْسِ.

اگر مبیع و ثمن از اموری باشد که با پیمانه یا وزن یا شمارش مقدار آن مشخص می‌شود، باید با آنچه در تعیین آن متعارف است، مقدار آن‌ها را مشخص کرد و اگر شیء شمردنی را، وزن کند و بکشد، صحیح است و اگر شیء کشیدنی را پیمانه کند یا شیء پیمانه‌ای را بکشد، احتمال صحت در هر دو مورد وجود دارد، و احتمال دارد فقط مورد دوم صحیح باشد [یعنی آنجا که شیء پیمانه‌ای وزن می‌شود].

يَجُوزُ ابْتِياعُ جُزْءٍ مَعْلُومِ النِّسْبَةِ مُشَاعًا تَسَاوَتِ أَجْزَاؤِهِ أَوْ اِخْتَلَفَتْ إِذَا كَانَ الْأَصْلُ مَعْلُومًا.

می‌توان جزئی را که نسبت آن معلوم و مشخص است، به نحو مشاع، خریداری کرد، [مانند یک دوم یا یک سوم]، خواه اجزای آن مساوی باشد [مانند گندم و برنج]، یا آن که اجزای آن مساوی نباشد؛ البته این در صورتی است که کل آن معلوم و مشخص باشد. تَكْفِي الْمُشَاهَدَةِ عَنِ الْوَصْفِ، وِ لَوْ غَابَ وَقْتَ الْاِبْتِياعِ.

مشاهده از توصیف کفایت می‌کند، اگر چه [مشتری قبلاً آن را دیده باشد] و هنگام خرید آن مبیع حاضر نباشد.

يُعْتَبَرُ مَا يُرَادُ طَعْمُهُ وِ رِيحُهُ وِ لَوْ اشْتَرَاهُ بِنَاءً عَلَى الْأَصْلِ جَازًا فَإِنْ خَرَجَ مَعِيًّا تَخِيرَ الْمُشْتَرِي بَيْنَ الرَّدِّ وِ الْأَرْشِ، وِ يَتَعَيَّنُ الْأَرْشُ لَوْ تَصَرَّفَ فِيهِ، وِ إِنْ كَانَ أَعْمَى وِ أَبْلَغُ فِي الْجَوَازِ مَا يَقْسُدُ بِاخْتِبَارِهِ كَالْبَطِيخِ وِ الْجَوْزِ وِ الْبَيْضِ فَإِنْ ظَهَرَ فَاسِدًا رَجَعَ بِأَرشِهِ، وِ لَوْ لَمْ يَكُنْ لِمَكْسُورِهِ قِيَمَةٌ رَجَعَ بِالثَّمَنِ.

کلایی که مزه یا بوی آن، مهم و مورد نظر است [مانند شیر و عطر] باید هنگام بیع مزه و یا بوی آن بررسی شود. و اگر مشتری آن را بنا بر اصل [که همان صحت است] بخرد، جایز است. و در صورتی که معیوب از کار در آید، مشتری میان پس دادن و یا گرفتن ارش مخیر می‌باشد. و اگر در مبیع تصرف کرده باشد، [نمی‌تواند آن را پس دهد] و ارش معین می‌شود، اگر چه مشتری نابینا باشد [این در صورتی است که بررسی و آزمایش بو و یا مزه مبیع، باعث فساد و تباهی آن نمی‌شود] و اما اگر مبیع از اموری باشد که بررسی و آزمایش آن باعث فساد آن می‌شود، مانند خربزه و گردو و تخم مرغ، جواز بیع آن [بنا بر اصالت صحت] روشن‌تر و سزاوارتر است؛ و در صورتی که پس از خرید، فساد، آن معلوم می‌شود، مشتری ارش آن را از بایع اخذ می‌کند، و در صورتی که شکسته آن هیچ قیمتی نداشته باشد، مشتری همه بهایی را که پرداخته، از بایع پس می‌گیرد.

يَجُوزُ بَيْعُ الْمِسْكِ فِي قَارَةٍ وِ إِنْ لَمْ يُفْتَق.

فروختن مشک در پوست آن جایز است، اگر چه گشوده نشده باشد.



لَا يَجُوزُ بَيْعُ سَمَكِ الْأَجَامِ مَعَ ضَمِيمِهِ الْقَصْبِ أَوْ غَيْرِهِ.

فروختن ماهی در نیزارها همراه با نی یا غیر آن جایز نیست.

يَجُوزُ بَيْعُ دُودِ الْقَزِّ وَ نَفْسِ الْقَزِّ وَ إِنْ كَانَ الدُّودُ فِيهِ لِأَنَّهُ كَالنَّوَى فِي التَّمْرِ.

فروختن کرم ابریشم و خود ابریشم جایز است، اگرچه کرم در درون آن باشد، زیرا کرم داخل ابریشم مانند هسته داخل خرماست.

و من آداب البیع ترک الدخول فی سوم اخیه المؤمن بان یطلب ابتیاع الذی یرید ان یشتریه و ینذل زیاده عنه ليقدمه البایع.

از جمله آداب بیع آن است که مؤمن در خرید و فروش برادر مؤمنش پس از آن که طرفین به معامله رضایت داده‌اند یا در شرف رضایت دادن هستند، داخل نشود بدین شکل که نخواهد آنچه را که برادرش می‌خواهد بخرد، خریداری کند و مبلغ زیادتری پیشنهاد کند تا در مقابل بایع مقدم شود.

تَرَكَ تَوَكُّلَ حَاضِرٍ لِإِبَادٍ.

کسی که شهر نشین است وکیل کسی که بادیه نشین است نشود.

وَ يَجُوزُ ابْتِیَاعُ جُزْءٍ مَشَاعٍ مِنَ الْحَيَوَانِ لِأَمْعِينٍ.

خریدن جزء مشاع از حیوان [مانند یک دوم و یک سوم] جایز است، اما خریدن جزء معینی از آن [مانند پوست یا سر حیوان] صحیح نیست.

لَوْ حَدَّثَ فِي الْحَيَوَانِ عَيْبٌ قَبْلَ الْقَبْضِ فَلِلْمُشْتَرِي الرَّدُّ وَ الْأَرَشُ وَ كَذَا فِي زَمَنِ الْخِيَارِ وَ كَذَا غَيْرُ الْحَيَوَانِ.

اگر پیش از آن که مشتری حیوان را تحویل بگیرد و یا در زمان خیار، عیبی در آن حادث شود، مشتری می‌تواند آن را پس دهد و یا ارش بگیرد و این حکم در مورد غیر حیوان نیز صادق است.

لَوْ حَدَّثَ فِي عَيْبٍ مِنْ غَيْرِ جِهَةِ الْمُشْتَرِي فِي زَمَنِ الْخِيَارِ فَلَهُ الرَّدُّ بِأَصْلِ الْخِيَارِ وَ الْأَقْرَبُ جَوَازُ الرَّدِّ بِالْعَيْبِ أَيْضاً وَ تَظْهَرُ الْفَائِدَةُ لَوْ اسْقَطَ الْخِيَارَ الْأَصْلِيَّ وَ الْمُشْتَرَطَ.

اگر در زمان خیار، از غیر ناحیه مشتری عیبی [در حیوان] حادث شود، مشتری می‌تواند با اصل خیار، آن را رد کند [زیرا عیب پدید آمده در اینجا مانع از اعمال خیار نیست، چرا که این عیب در ضمان بایع است]، و اقرب آن است که مشتری می‌تواند به واسطه حدوث عیب نیز آن را رد کند، [زیرا این عیب، مضمون بر بایع است] و فایده در آنجا روشن می‌شود که مشتری خیار اصلی و خیار شرط را ساقط کرده باشد [زیرا در این صورت اگر بگوییم عیب حادث شده به تنهایی مجوز رد است، مشتری می‌تواند آن را رد کند، اما اگر بگوییم مجوز رد نیست، مشتری نمی‌تواند آن را رد کند].

وَ لَا يَجُوزُ بَيْعُ الثَّمَرَةِ قَبْلَ ظُهُورِهَا عَاماً وَ لَا أَزِيدَ عَلَى الْأَصْحَحِّ وَ يَجُوزُ بَعْدُ بُدْوٍ صَلَاحِهَا.

فروختن میوه پیش از ظهور و آشکار شدن آن [و لو به این صورت که شکوفه هایش در آید] به طور یک ساله و یا بیش از آن، بنا بر قول صحیح تر، جایز نیست و فروختن آن پس از بدو صلاح [یعنی پدید آمدن صلاحیت میوه] جایز است.

وَ لَا تَدْخُلُ الثَّمَرَةُ فِي بَيْعِ الْأَصُولِ إِلَّا فِي النَّخْلِ بِشَرْطِ عَدَمِ التَّأْبِيرِ.

اگر درختان باغ را بفروشد، شامل میوه‌های آن نمی‌شود، مگر در مورد درخت خرما در صورتی که تلقیح نشده باشد.

وَ يَجُوزُ اسْتِنَاءُ ثَمَرَةِ شَجَرَةٍ مُعَيَّنَةٍ أَوْ شَجَرَاتٍ وَ جُزْءٍ مَشَاعٍ وَ أَرْطَالٍ مَعْلُومَةٍ.

استثنا کردن میوه یک درخت معین یا چند درخت معین یا جزء مشاع [مانند یک دهم] و یا چند رطل معین از میوه‌های باغ جایز است.

وَ يَجُوزُ بَيْعُ الزَّرْعِ قَائِماً وَ حَصِيداً وَ فَصِيلاً، فَلَوْ لَمْ يَفْصَلْهُ الْمُشْتَرِي فَلِلْبَائِعِ فَصْلُهُ لِأَنَّ حَيْثُ ذُو ظَالِمٍ وَ لَاحِقَ لِعِرْقِ الظَّالِمِ وَ لَهُ الْمَطَالِبَةُ بِأَجْرَةِ أَرْضِهِ.

فروش کشت به صورت درو نشده، و به صورت درو شده جایز است، و نیز مالک می‌تواند آن را به شرط آن که مشتری آن را هنگامی که سبز است قطع کند، بفروشد، و در این صورت اگر مشتری آن را قطع نکند، بایع می‌تواند این کار را انجام دهد، زیرا در این هنگام مشتری ظالم است و می‌تواند مزد زمین خود را [برای مدتی که از زمان امکان بریدن علفها گذشته است] از مشتری مطالبه کند.



يَجُوزُ أَنْ يَقْبَلَ أَحَدُ الشَّرِيكَيْنِ بِحِصَّةِ صَاحِبِهِ مِنَ الثَّمَرَةِ وَ لَا يَكُونُ بَيْعًا وَ يَلْزَمُ بِشَرطِ السَّلَامَةِ.
هر یک از دو شریک می‌تواند سهم شریک خود از میوه را [در برابر مقدار معلوم و مشخص] قبول کند، و این معامله، بیع نیست.

فی الصرف

وَ هُوَ بَيْعُ الْأَثْمَانِ بِمِثْلِهَا.

صرف عبارت است از فروختن ثمن‌ها [یعنی طلا و نقره] به مثل آن.

وَ يُشْتَرَطُ فِيهِ التَّقَابُضُ فِي الْمَجْلِسِ أَوْ اصْطِحَابُهُمَا إِلَى التَّقْبُضِ أَوْ رِضَاؤُهُمَا بِمَا فِي ذِمَّتِهِ قَبْضًا بَوَكَالَتِهِ فِي التَّقْبُضِ فِيمَا اشْتَرَى بِمَا فِي ذِمَّتِهِ تَقْدًا آخَرَ.

بیع صرف، مشروط به آن است که ثمن و مبیع در مجلس معامله به قبض طرفین در آید، یا آن‌که خریدار و فروشنده تا هنگام قبض همراه با هم باشند [اگرچه از مجلس عقد بیرون رفته باشند]، یا هنگامی که مشتری از کسی طلبکار است آنچه را در ذمه بایع است در برابر نقد دیگری بخرد و او را وکیل کند که آن را در ذمه خود قبض کند.

وَلَوْ قَبِضَ الْبَعْضُ صَحَّ فِيهِ وَ تَخِيرًا إِذَا لَمْ يَكُنْ مِنْ أَحَدُهُمَا تَقْرِيطًا.

اگر قسمتی از ثمن مبیع تحویل خریدار و مشتری شود، بیع در همان مقدار صحیح است، و در صورتی که از سوی هیچ‌کدام کوتاهی نشده باشد، هر دو [در فسخ بیع و اجاره آن] مخیر خواهند بود.

وَ لَا بُدَّ مِنْ قَبْضِ الْوَكِيلِ فِي الْمَجْلِسِ الْعَقْدِ قَبْلَ تَفَرُّقِ الْمُتَعَاقِدِينَ، وَ لَوْ كَانَ وَكِيلاً فِي الصَّرْفِ فَالْمُعْتَبَرُ مَفَارَقَتُهُ.

کسی که وکیل در قبض است، باید آن را در مجلس عقد و پیش از متفرق شدن طرفین عقد، تحویل بگیرد؛ و اگر وکیل در بیع صرف باشد، جدا شدن خود او معتبر می‌باشد، [نه مالک].

وَ لَا يَجُوزُ التَّفَاوُلُ فِي الْجِنْسِ الْوَاحِدِ وَ إِنْ كَانَ أَحَدُهُمَا مَكْسُورًا أَوْ رَدِيًّا.

اگر ثمن و مبیع هر دو از یک جنس است [مثلاً هر دو طلا و یا هر دو نقره است] نباید مقدار یکی بیش از دیگری باشد، اگرچه یکی از آن‌ها شکسته و یا نامرغوب باشد.

فی السلف

وَ يُشْتَرَطُ فِيهِ: ذِكْرُ الْجِنْسِ وَ الْوَصْفِ الرَّافِعِ لِلْجِهَالَةِ الَّتِي يَخْتَلَفُ لِأَجْلِهِ الثَّمَنُ اخْتِلافاً ظَاهِراً وَ لَا يَبْلُغُ فِيهِ الْغَايَةَ وَ لَا بُدَّ مِنْ كَوْنِ السَّلْمِ فِيهِ عَامِ الْوُجُودِ عِنْدَ رَأْسِ الْأَجَلِ وَ لَوْ شَرَطَ تَأْجِيلَ بَعْضِ الثَّمَنِ بَطْلَ فِي الْجَمِيعِ.

در بیع سلف شرط است که جنس و وصفی که جهل را برطرف می‌کند و بیان‌کننده ویژگی‌هایی است که مایه اختلاف بارز بهای کالا می‌گردد، بیان شود و البته نباید در این کار افراط شود. (بیع سلف در آن ثمن نقد و مبیع در ذمه و مؤجل است) و بایستی هنگام فرا رسیدن زمان تحویل آن، موجود باشد (و باید ثمن پیش از متفرق شدن قبض گردد) و اگر شرط شود که بخشی از ثمن مدت‌دار باشد بیع باطل است (زیرا بیع دین به دین خواهد شد).

وَ يَجُوزُ بَيْعُهُ بَعْدَ حُلُولِهِ وَ قَبْلَ قَبْضِهِ عَلَى الْغَرِيمِ وَ غَيْرِهِ.

و نیز جایز است مشتری پس از فرا رسیدن مدت و پیش از قبض مبیع آن را به بایع یا غیر او بفروشد، اگرچه کراهت دارد.

وَ إِذَا دَفَعَ الْمُسْلِمُ إِلَيْهِ فَوْقَ الصَّفَةِ وَجِبَ الْقَبُولُ وَ دُونَهَا لَا يَجِبُ قَبُولُهُ وَ لَوْ رَضِيَ الْمُسْلِمُ بِهِ لَزِمَ.

در صورتی که بایع کالای بهتری را تحویل دهد واجب است مشتری قبول نماید؛ اما اگر مبیع دارای صفتی پایین‌تر باشد، قبول آن واجب نیست و چنانچه مشتری راضی شود بیع لازم می‌گردد.

فی أقسام البیع

بالتَّسْبِیَةِ إِلَى الْإِخْبَارِ بِالثَّمَنِ وَ عَدَمِهِ وَ هُوَ أَرْبَعَةٌ.

بیع به اعتبار اخبار به ثمن و عدم اخبار به آن بر چهار قسم است.
أحدها: الْمُسَاوَمَةُ.

بیع مساومه. [و آن بیعی است که فروشنده در آن رأس المال و مبلغی را که خود برای خرید آن پرداخت کرده است، بیان نمی‌کند، خواه مشتری آن را بداند و خواه نداند.]

و ثانیها: الْمُرَابَحَةُ وَ يُشْتَرَطُ فِيهَا الْعِلْمُ بِقَدْرِ الثَّمَنِ وَ الرَّيْحِ.

بیع مرابحه. در بیع مرابحه آگاهی از مقدار ثمن و سود شرط است، [مثل آن که فروشنده بگوید من این کتاب را صد تومان خریده‌ام و ده درصد سود می‌گیرم].

و ثالثها: الْمَوَاضِعَةُ وَ هِيَ كَالْمُرَابَحَةِ فِي الْأَحْكَامِ إِلَّا أَنَّهَا بِنَقِيصَةٍ مَعْلُومَةٍ.

سوم: بیع مواضعه. احکام بیع مواضعه مانند بیع مرابحه است، با این تفاوت که در بیع مواضعه، فروشنده کالا را به کمتر از قیمت تمام شده آن می‌فروشد.

و رابعها: التَّوْلِيَةُ وَ هِيَ الْإِعْطَاءُ بِرَأْسِ الْمَالِ، وَ التَّشْرِيكُ جَائِزٌ.

چهارم: بیع تولیه، و آن بیعی است که کالا به همان قیمت تمام شده آن به فروش می‌رسد، و معامله به نحو شریک شدن مشتری با بایع جایز است.

فی الرِّبَا

وَ مَوْرَدُهُ الْمُتَجَانِسَانِ إِذَا قَدَّرَا بِالْكَيْلِ أَوْ الْوِزْنِ وَ زَادَ أَحَدُهُمَا، وَالذَّرْهَمُ مِنْهُ أَعْظَمُ مِنْ سَبْعِينَ زَيْنَةً .

ربا در جایی است که دو کالای هم‌جنس که با پیمانه یا وزن اندازه‌گیری می‌شوند، با هم مبادله شوند و مقدار یکی بیش از دیگری باشد و درهمی از مال ربا از هفتاد گناه عظیم‌تر است.

وَ لَا رِبَا فِي الْمَعْدُودِ وَ لَا بَيْنَ الْوَالِدِ وَ وَلَدِهِ وَ لَا بَيْنَ الزَّوْجِ وَ زَوْجَتِهِ وَ لَا بَيْنَ الْمُسْلِمِ وَ الْحَرَبِيِّ إِذَا أَخَذَ الْمُسْلِمُ الْفَضْلَ وَ يُثْبِتُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الذَّمِيِّ وَ لَا فِي الْقِسْمَةِ

در اموال شمردنی ربا نیست [بنابراین، می‌توان ده گردو را با یازده گردو مبادله کرد] و نیز بین پدر و فرزند و میان زن و شوهر و میان مسلمان و کافر حربی، در صورتی که زیادی را مسلمان بگیرد، ربا نیست. اما ربا میان مسلمان و کافر ذمی ثابت است. هم‌چنین در تقسیم کردن [اموال مورد اشتراک] ربا نیست، [و بنابراین اگر سهم یک شریک در تقسیم بیش از سهم دیگری شود، مانعی ندارد].

وَ لَا يُبَاعُ اللَّحْمُ بِالْحَيَوَانِ مَعَ التَّمَاثُلِ وَ يَجُوزُ مَعَ الْإِخْتِلَافِ.

مبادله گوشت حیوان با خود حیوان در صورت تماثل [مانند مبادله گوشت گوسفند با خود گوسفند] جایز نیست، و در صورت اختلاف [مانند مبادله گوشت گوسفند با گاو] مبادله آن دو با هم جایز است.

فی الخيارِ

وَ هُوَ أَرْبَعَةٌ عَشْرَ: خِيَارٌ بِر ١٤ قِسْمٍ اسْت:

أ: خِيَارُ الْمَجْلِسِ: وَ هُوَ مُخْتَصٌّ بِالْبَيْعِ وَ لَا يَزُولُ بِالْحَائِلِ وَ لَا بِمُفَارَقَةِ الْمَجْلِسِ مُصْطَحِبِينَ.

نخست: خیار مجلس. خیار مجلس اختصاص به بیع دارد [و بنابراین، طرفین بیع تا وقتی در مجلس عقد حضور دارند و از آنجا خارج و متفرق نشده‌اند، می‌توانند عقد بیع را فسخ کنند] و این خیار به واسطه وجود حایل [میان بایع و مشتری، هر چند ضحیم باشد] از بین نمی‌رود، و نیز اگر بایع و مشتری مجلس عقد را ترک گویند، اما از هم جدا نشوند، خیار مجلس همچنان باقی خواهد بود.



و يَسْقَطُ بِاشْتِرَاطِ سُقُوطِهِ فِي الْعَقْدِ وَ بِإِسْقَاطِهِ بَعْدَهُ وَ بِمِفَارِقِهِ أَحَدَهُمَا صَاحِبَهُ، وَ لَوْ التَزَمَ بِهِ أَحَدُهُمَا سَقَطَ خِيَارُهُ خَاصَّةً. خيار مجلس با شرط سقوط آن در ضمن عقد بیع، و با اسقاط آن پس از عقد و با جدا شدن یکی از طرفین عقد از دیگری، ساقط می‌شود. و اگر یکی از طرفین بیع، به آن معامله ملتزم شود او حق فسخ برای دیگری هم چنان باقی خواهد ماند. تنها خيار آن شخص ساقط می‌شود.

و لَوْ فَسَخَ أَحَدُهُمَا وَ أَجَازَ الْآخَرَ قُدِّمَ الْفَاسِخُ وَ كَذَا فِي كُلِّ خِيَارٍ مُشْتَرَكٍ.

اگر یکی از طرفین بیع، معامله را فسخ کند و طرف دیگر آن را اجازه کند، فسخ کننده مقدم می‌شود. و این حکم در همه خيارهای مشترک [میان بایع و مشتری] صادق است.

و لَوْ خَيْرُهُ فَسَكَتَ فَخِيَارُهُ هُما باقی.

اگر یکی از طرفین را مخیر کند [او از او بخواهد که یا معامله را فسخ کند و یا آن که آن را اجازه کند] و آنگاه او سکوت کند، خيار هر دو باقی خواهد بود، [و صرف تخییر و سکوت موجب اسقاط خيار هیچ کدام نمی‌شود].

ب: خِيَارُ الْحَيَوانِ: وَ هُوَ ثَابِتٌ لِلْمُشْتَرِي خَاصَّةً ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مَبْدُوهَا مِنْ حِينَ الْعَقْدِ، وَ يَسْقَطُ بِاشْتِرَاطِ سُقُوطِهِ أَوْ إِسْقَاطِهِ بَعْدَ أَوْ تَصَرُّفِهِ.

خيار حیوان: این خيار تنها برای کسی که حیوان را می‌خرد به مدت سه روز پس از خرید حیوان ثابت می‌باشد. و آغاز این سه روز از زمان عقد است. خيار حیوان با شرط سقوط آن [در ضمن عقد بیع] یا ساقط کردن آن پس از عقد و یا تصرف مشتری در حیوان ساقط می‌شود.

ج: خِيَارُ الشَّرْطِ: وَ هُوَ بِحَسَبِ الشَّرْطِ إِذَا كَانَ الْأَجَلُ مَضْبُوطاً.

خيار شرط: نحوه این خيار بسته به چگونگی شرطی است که در عقد شده است، در صورتی که زمانی که برای آن تعیین شده، مضبوط و مشخص باشد.

وَ يَجُوزُ اشْتِرَاطُهُ لِأَحَدِهِمَا وَ لِكُلِّ مِنْهُمَا وَ لِأَجْنَبِيٍّ عَنْهُمَا أَوْ عَنْ أَحَدِهِمَا وَ اشْتِرَاطُ الْمُوَأَمَرَةِ.

خيار شرط را می‌توان برای یکی از طرفین، و برای هر دوی آنها و یا برای شخص سوم از طرف هر دو و یا یکی از آنها قرارداد (تحکیم) لذا متعاقدين در کنار او و با حق خيار او دیگر صاحب خيار نیستند. هم چنین شرط مشاوره [در عقد بیع] جایز است.

د: خِيَارُ التَّأخِيرِ عَنْ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ: فِيمَنْ بَاعَ وَ لَا قَبْضَ وَ لَا شَرْطَ التَّأخِيرِ وَ قَبْضُ الْبَعْضِ كَلَّا قَبْضَ وَ تَلَفَهُ مِنَ الْبَائِعِ مُطْلَقاً.

خيار تاخیر از سه روز؛ این خيار در مورد کسی است که کالایی را فروخته ولی نه ثمن را گرفته و نه کالا را تحویل مشتری داده و نه شرط تاخیر [دادن مبیع و گرفتن ثمن] کرده است. و گرفتن قسمتی از ثمن [اعتباری ندارد] مانند آن است که هیچ مقداری از آن را نگرفته است. و در چنین صورتی، تلف شدن مبیع مطلقاً از [مال] بایع نخواهد بود.

هـ: خِيَارٌ مَا يَفْسُدُ لِيَوْمِهِ: وَ هُوَ ثَابِتٌ بَعْدَ دُخُولِ اللَّيْلِ.

خيار آنچه در همان روز فاسد می‌شود، [مانند میوه و سبزیجات در مواقعی که هوا گرم است و با گذشت زمان اندکی فاسد می‌شود]. این خيار پس از فرارسیدن شب ثابت می‌شود.

و: خِيَارُ الرَّؤْيَةِ: وَ هُوَ ثَابِتٌ لِمَنْ لَمْ يَرَ إِذَا زَادَ فِي طَرَفِ الْبَائِعِ أَوْ نَقَصَ فِي طَرَفِ الْمُشْتَرِي.

خيار رؤیت: این خيار برای کسی است که کالا را [با وصف خریده و یا فروخته و آن را] ندیده است. حال اگر کالای مورد نظر بالاتر از آنچه وصف شده باشد، خيار برای بایع است، و اگر پایین تر از آن اوصاف باشد، خيار برای مشتری ثابت خواهد بود.

ز: خِيَارُ الْعَيْنِ: وَ هُوَ ثَابِتٌ مَعَ الْجَهَالَةِ إِذَا كَانَ بِمَا لَا يُتَغَابَنُ بِهِ غَالِباً.

خيار غبن: این خيار [برای بایع یا مشتری] با جهل [به قیمت کالا] ثابت می‌شود در صورتی که [اختلاف میان ثمن و قیمت واقعی کالا] آن قدر باشد که معمولاً در آن تسامح نمی‌شود.

و لا یسقط بالتصرف الا ان یشترى المغبون المشتري و قد أخرجه عن ملكه و لا یسقط ببذل الغابن التفاوت لإستصحاب ما ثبت قبله.

خیار غبن با تصرف ساقط نمی شود [خواه تصرف کننده غابن باشد و یا مغبون، و خواه به واسطه آن تصرف، کالا از ملک مشتری خارج شود یا نشود]، مگر آن که مغبون، مشتری باشد و آن را از ملک خود بیرون کرده باشد و این خیار با دادن تفاوت قیمت ساقط می شود زیرا آنچه قبلاً ثابت شده استصحاب می شود.

ح: خیار العیب: و هو كل ما زاد عن الخلقه الأصلية أو نقص، عیناً كان كالإصبع أو صفة كالحُمى و لو يوماً. خیار عیب. عیب هر چیزی است که نسبت به خلقت اصلی و اولی [که همان خلقت غالب افراد نوع است] فزونی و یا کاستی داشته باشد، خواه عین باشد، مانند انگشت [زاید] و یا صفت باشد، مانند تب اگرچه در یک روز فَلِلْمُشْتَرِي الْخِيَارُ مَعَ الْجَهْلِ بَيْنَ الرَّدِّ وَالْأَرْضِ وَ هُوَ مِثْلُ نِسْبَةِ التَّفَاوُتِ بَيْنَ الْقِيَمَتَيْنِ مِنَ الثَّمَنِ وَ إِذَا كَانَ الْمُبِيعَ كَلِيئاً، انتفاء الوصف لا یوجب الخیار بل علیه ابداله.

در صورت ثبوت عیب، اگر مشتری از آن بی خبر باشد، خیار دارد و می تواند معامله را فسخ کند، و یا آن که ارش بگیرد؛ و ارش عبارت است از نسبت تفاوت میان قیمت صحیح و قیمت معیوب از ثمن و در صورتی که مبیع کلی باشد نبودن وصف مشروط موجب خیار عیب نیست بلکه بایع بایستی کالا را تعویض و کالایی با وصف یاد شده به مشتری تحویل دهد.

و یسقط الرد بالتصرف او حدوث عیب بعد القبض و یشترى المغبون المشتري و قد أخرجه عن ملكه و لا یسقط ببذل الغابن التفاوت لإستصحاب ما ثبت قبله. در صورتی که مشتری در مبیع تصرف کرده باشد و یا پس از تحویل گرفتن کالا، عیب دیگری در آن پدید آید، رد ساقط می شود او مشتری نمی تواند معامله را فسخ کند [اما حق گرفتن ارش باقی می ماند]. و یسقط الرد بالتصرف او حدوث عیب بعد القبض و یشترى المغبون المشتري و قد أخرجه عن ملكه و لا یسقط ببذل الغابن التفاوت لإستصحاب ما ثبت قبله.

حق رد و ارش در چند مورد ساقط می شود: ۱- آنجا که مشتری پیش از عقد بیع از عیب با خبر می باشد. ۲- آنجا که مشتری پس از عقد بیع [و اطلاع از معیوب بودن مبیع] بدان رضایت می دهد. ۳- آنجا که بایع ذمه خود را از عیب، و لو به نحو اجمال، بری می کند. ط: خیار التدلّیس: فلو شرط صفة کمال کالبکاره أو توهمها کتحمیر الوجه و وصل الشعر فظهر الخلف تخیر و لأرش و کذا التصریة للشاة و البقره و النافه و هو جمع لبن الشاة و ما فی حکمها فی ضرعها بترکها بغير حلب، ولا رضاع فیظن الجاهل بحالها کثرة ما تحلیه فیرغب فی شرائها بزیادة.

خیار تدلیس: اگر [هنگام فروش کنیز] صفت کمالی را، مانند بکارت، در آن شرط کند، یا کاری کند که مشتری توهم کند که چنین صفتی در او هست، مثلاً سرخ آب به چهره او بزند یا کلاه گیس بر سرش بگذارد، و آنگاه معلوم شود که مبیع آن اوصاف را ندارد، مشتری می تواند معامله را فسخ کند اما نمی تواند ارش بگیرد و همین طور صفت تصریه در گوسفند و گاو و شتر و آن هنگامی است که به واسطه ی ندوشیدن شیر و مانع شدن از شیر دادن به بچه اش، شیر در پستانش جمع شود و جاهل گمان کند که شیر فراوان می دهد و در خرید حیوان ترغیب می شود.

ی: خیار الاشتراط: و یصح اشتراط سائغ فی العقد إذا لم یؤد إلى جهالة فی أحد العوضین أو یمنع منه الكتاب و السنة. خیار اشتراط: شرط کردن امور جایز در عقد، صحیح و جایز است، البته در صورتی که موجب جهالت در مبیع یا ثمن نشود و کتاب یا سنت از آن منع نکرده باشد.

و کذا یبطل باشتراط غیر المقدور کاشتراط حمل الدابة فیما. هم چنین شرط کردن اموری که خارج از قدرت [مشروط علیه] است، باطل می باشد، مانند آن که شرط کند حیوان را پس از بیع آستن کند. ولو شرط غیر السائغ بطل و أبطل.

اگر در ضمن عقد بیع شرطی که جایز نیست، ذکر شود، شرط باطل است و بیع را نیز باطل می کند.



یا: خيارُ الشركة: سواءً قارنتِ العَقدِ كما لو اشترى شيئاً فظَهَرَ بَعْضُهُ مُستَحَقاً، أو تاخَرَتَ بَعْدَهُ إلى قَبْلِ القَبْضِ كما لو امْتَرَجَ بغيره بحيثُ لا يَتَميِزُ و قد يُسمَى هذا عيباً مجازاً.

خيار شرکت: [این خيار ثابت است] خواه شرکت مقارن با عقد حاصل شود، مانند آنجا که مشتری کالایی را می‌خرد و آنگاه معلوم می‌شود که قسمتی از آن ملک دیگری است، و یا آن که پس از عقد و پیش از گرفتن کالا حاصل شود مانند آنجا که مبیع با مال دیگری مخلوط گردد به گونه‌ای که نتوان جدا کرد چنین چیزی را مجازاً عیب می‌نامند.

یب: خيارٌ تَعَذَّرِ التَّسْلِيمِ: فلو اشترى شيئاً ظناً إمكان تسليمه ثم عَجَزَ بعد تَخِيرِ المُشْتَرِي.

خيار تعذر تسلیم: اگر مشتری چیزی را به گمان آن که تحویل دادن آن برای بایع ممکن است، بخرد و آنگاه معلوم شود که بایع نمی‌تواند آن را به او تحویل دهد، مشتری [میان فسخ و امضای عقد] مخیر خواهد بود.

یج: خيارٌ تَبَعَضِ الصَّفَقَةِ: كما لو اشترى سَلْعَتَيْنِ فَتَسْتَحِقُّ إِحْدَاهُمَا.

خيار تبعض صفقه: مانند آنجا که مشتری دو کالا را می‌خرد، و آنگاه معلوم می‌شود یکی از آن دو مال دیگری است. و در این صورت مشتری می‌تواند بیع را فسخ کند، و می‌تواند نسبت به قسمتی که بیع در آن صحیح است، قبول کند و نسبت به قسمتی که بیع در آن باطل بوده است، ثمن را پس بدهد.

ید: خيارُ التَّفْلِيسِ و اذا وجد الغريم المفلس متاعه يتخیر بين اخذه مقدماً على الغرماء و بين الضرب بالثمن معهم.

خيار تفلیس: هرگاه مشتری پیش از آن که بهای کالای خود را بردارد ورشکسته شود، و بایع کالای خود را بیابد، می‌تواند بیع را فسخ کند و کالای خود را بردارد یا اینکه به نسبت سهم خود در صف غرماء وارد شود.

فی الأحكام

ان البيع بالنسيئة الى تعجيل الثمن و الثمن و تأخيرهما و التفریق، اربعة أقسام: فالاول النقد و الثانى النسيئة و الثالث السلم و الرابع الكالى بالكالى.

بیع به نسبت مدت‌دار بودن ثمن و مثنی ۴ نوع است: نقد، نسیه، سلم، کالی به کالی

الأول: النَّدْ و النِّسِيَّةُ: إِطْلَاقُ البَيْعِ يَتَقَضَى كَوْنِ الثَّمَنِ حَالاً، و إِنْ شَرَطَ تَعَجِيلَهُ أَكَّدَهُ.

نخست: بیع نقد و نسیه. اطلاق بیع مقتضی آن است که ثمن، نقد باشد، و اگر فروشنده فوری بودن آن را [در ضمن عقد بیع] شرط کند، آن را تأکید کرده است.

ولو جَعَلَ لِحالٍ ثَمناً و لِمَوْجَلٍ أَزِيدَ مِنْهُ أو فاوتَ بَيْنَ الأَجَلَيْنِ بَطَلَ.

اگر فروشنده برای بیع نقد، بهایی را تعیین کند و برای بیع نسیه بهای بیشتری را تعیین کند و یا آن که میان دو زمان در بیع نسیه تفاوت بگذارد باطل است [زیرا چنین بیعی که مردد میان دو ثمن است، موجب جهل به ثمن می‌باشد].

ولو أَجَلَ البَعْضِ المُعَيَّنِ صَحَّ.

اگر قسمت معینی از ثمن را مدت دار کند، [و قسمت دیگر را نقدی قرار دهد، یا در مورد آن چیزی نگوید] بیع صحیح است.

و لو اشتراهُ البائعُ نَسِيَّةً صَحَّ قَبْلَ الأَجَلِ و بَعْدَهُ بِجنسِ الثَّمَنِ و غَيْرِهِ بِزِيادَةٍ و نُقْصَانِ الا أَن يَشْتَرِطَ فِي بَيْعِهِ ذَلِكَ فَيَبْطُلُ.

فروشنده می‌تواند کالایی را که نسیه فروخته است، از مشتری بخرد چه زمان پرداخت ثمن فرا رسیده باشد، و چه فرا نرسیده باشد، و خواه با جنس همان ثمن بخرد و یا با جنس دیگری بخرد، و خواه به کمتر از ثمن بیع اول بخرد و خواه به بیشتر از آن بخرد، مگر آن که در بیع اول شرط کرده باشد که مشتری جنسی را که خریده به همان بایع بفروشد، که در این صورت بیع اول باطل خواهد بود.

و يَجِبُ قَبْضُ الثَّمَنِ لو دَفَعَهُ إلى البائعِ فِي الأَجَلِ لا قَبْلَهُ فلو امْتَنَعَ قَبْضُهُ الحَاكِمُ، فَإِنْ تَعَذَّرَ فهو أمانةٌ فِي يدِ المُشْتَرِي لا يَضْمَنُهُ لو تَلَفَ بغيرِ تَفْرِيطِهِ، و كَذَا كُلُّ مَنْ امْتَنَعَ مِنْ قَبْضِ حَقِّهِ.

اگر مشتری در موعد مقرر ثمن را به فروشنده بدهد، فروشنده موظف است آن را بگیرد، اما اگر پیش از موعد مقرر آن را به فروشنده بدهد، می‌تواند از قبول آن خودداری کند. اگر بایع از گرفتن آن خودداری کند، آن را حاکم شرع می‌گیرد، و اگر این کار دشوار باشد ثمن در دست مشتری امانت می‌شود و در صورتی که ثمن، بدون تفریط و کوتاهی در نگهداری آن، تلف شود، مشتری ضامن آن نخواهد بود. این حکم در مورد هر کسی که از گرفتن حق خود امتناع می‌ورزد، صادق است.



و يجوزُ اشتراطُ تأخيرِ إقباضِ المبيعِ مُدةً مُعيَّنةً و الإنتفاعُ به مَنفعةً مُعيَّنةً.
 بايع می‌تواند شرط کند که تحویل مبیع را تا زمان معینی به تأخیر اندازد و از آن در محدوده معینی بهره برداری کند.
 و به یُنْتَقَلُ الضَّمانُ إلی المُشْتَرِي إذا لم یکن له خيارٌ، فلو تلف قبله فمن البائعِ مَعَ أن النَّماءَ للمُشْتَرِي، و إن تَلَفَ بَعْضُهُ أو تَعَيَّبَ تَخْيِيرَ المُشْتَرِي فی الإمساكِ مَعَ الأرش و الفسخ.

اگر مشتری خیار نداشته باشد، با قبض کردن مبیع، ضمان به او منتقل می‌شود (ضمان معاوضی). بنابراین، اگر مبیع پیش از قبض کردن مشتری، تلف شود، از مال بايع خواهد بود [و خسارت آن متوجه او می‌شود] اگرچه نماء و زیادتی مبیع [در فاصله میان زمان بیع و زمان قبض] برای مشتری می‌باشد. و اگر [قبل از قبض] قسمتی از مبیع تلف شود و یا مبیع معیوب گردد، مشتری می‌تواند مبیع را نگهدارد و ارش آن را بگیرد، و می‌تواند معامله را فسخ کند.

و لو ادَّعى المُشْتَرِي نُقصانَ المبيعِ حَلْفًا إن لم یکن حَضَرَ الإعتبارَ و إلا أحلفَ البائعُ، و لو حَوَّلَ المُشْتَرِي الدَّعوى إلی عَدَمِ إقباضِ الجميعِ حَلْفًا ما لم یکن سُبِقَ بالدَّعوى الأولى.

اگر مشتری [پس از تحویل گرفتن مبیع] مدعی نقصان آن شود، در صورتی که هنگام وزن کردن یا پیمانانه کردن یا شمارش آن حاضر نبوده است، قسم می‌خورد [و ادعایش پذیرفته می‌شود]، و گرنه فروشنده را قسم می‌دهد. و اگر مشتری ادعای خود را به این صورت تغییر دهد که «من همه مبیع را تحویل نگرفته‌ام»، در صورتی که قبلاً ادعایش را به صورت نخست ابراز نکرده باشد قسم می‌خورد [و مطلقاً قولش پذیرفته می‌شود].

فی اختلافهما: ففی قَدَرِ الثَّمَنِ یحلفُ البائعُ مَعَ قیامِ العینِ و المُشْتَرِي مَعَ تَلْفِها.

اختلاف خریدار و فروشنده: اگر میان خریدار و فروشنده در مقدار ثمن اختلاف شود، در صورتی که عین مبیع باقی باشد، فروشنده قسم می‌خورد، و در صورتی که تلف شده باشد، مشتری قسم می‌خورد.

و فی تَعَجیلِهِ و قَدَرِ الأجلِ و شَرَطِ رَهْنٍ أو ضَمینِ عَنِ البائعِ یحلفُ، و کذا فی قَدَرِ المَبیعِ.

در صورت اختلاف در نقدی بودن ثمن و در مقدار مدت آن و نیز اختلاف در شرط رهن یا شرط ضامن از طرف فروشنده، فروشنده قسم می‌خورد؛ و در صورت اختلاف در اندازه کالای فروخته شده نیز فروشنده قسم می‌خورد [و قولش در همه این موارد پذیرفته می‌شود]. (اصل عدم دخول زائد)

و فی تَعینِ المَبیعِ یتحالفان

در صورت اختلاف خریدار و فروشنده در تعیین کالای فروخته شده، هر دو سوگند می‌خورند.

و فی شَرَطِ مُفسِدٍ یَقْدُمُ مدعی الصَّحَّةِ.

اگر فروشنده و خریدار در شرطی که فاسد کننده عقد است، اختلاف کنند قول کسی که مدعی صحت است مقدم می‌شود.

و لا یضمنُ الدلالُ إلا بتفریطٍ فیحلفُ علی عَدَمِهِ، فَإِن ثَبِتَ حَلْفُ، علی القیمَةِ لو خَالَفَهُ البائعُ.

دلال، جز در صورت تفریط، ضامن نیست. و [اگر در این که تفریط صورت گرفته یا نه میان دلال و فروشنده یا خریدار اختلاف شود] دلال قسم می‌خورد که تفریط نکرده است، [و قولش پذیرفته می‌شود] و اگر ثابت شود که دلال تفریط کرده است [و در اثر تفریط او کالا از میان رفته است]، و آنگاه بر سر قیمت آن میان او و فروشنده اختلاف شود، دلال در مورد قیمت آن قسم می‌خورد.

اقاله

الإقالة فسخٌ لأبیعٍ فی حقِّ المُتعاقدینِ و الشَّفیعِ فلا تَثَبِتُ بها شُفَعَةٌ.

اقاله آن است که طرفین عقد، پس از انجام معامله با رضایت یکدیگر، معامله را بر هم زنند. اقاله نسبت به طرفین عقد و شفیع [شریک] فسخ است، نه بیع، و لذا به واسطه اقاله حق شفعه ثابت نمی‌شود.

و لا تَسْقُطُ أُجْرَةُ الدلالِ بها.

مزد دلال به واسطه اقاله ساقط نمی‌شود.

و لا تَصَحُّ بِزیادَةِ فی الثَّمَنِ و لا نَقِیصَةٍ.

در اقاله، زیاد کردن بها یا کم کردن آن جایز نیست.

و یرجعُ کلُّ عِوضٍ إلی مالکِهِ فان كانَ تالِفاً فَمِثْلُهُ أو قِیمَتُهُ.

[وقتی اقاله صورت می‌گیرد] هر یک از ثمن و مثن به مالک نخستین آن باز می‌گردد. و در صورتی که تلف شده باشد، مثل یا قیمت آن بازگردانیده می‌شود.



سوالات چهارگزینه‌ای سراسری و آزاد فصل اول

۱. تحرم الاجرة على القضاء بين الناس بوجوبه سواء احتاج اليها ام لا و سواء تعين عليه القضاء ام لا.»
- ◀ آزاد- ۷۴ ▶
۱. اجرت گرفتن در ازای قضاوت، حرام است، زیرا قضاوت در بین مردم واجب و مورد نیاز است چه واجب متعین باشد یا خیر.
۲. اجرت گرفتن در ازای قضاوت، حرام است، زیرا قضاوت بین مردم واجب است چه مردم به آن نیاز داشته و یا نداشته باشند و چه وجوب تعیینی داشته باشد یا خیر.
۳. اجرت گرفتن در ازای قضاوت، حرام است، اعم از آن که قضاوت در بین مردم به دلیل نیاز بر او واجب باشد یا نه و اعم از آن که این کار واجب تعیینی باشد یا تخییری.
۴. اجرت گرفتن در ازای قضاوت بین مردم، حرام است، زیرا تصدی آن واجب است اعم از آن که قاضی نیازمند یا بی‌نیاز باشد و چه آن که قضاوت بر او متعین باشد یا نه.
۲. «و يشترط في اللزوم الملك لكل من البائع و المشتري لما ينقله من العوض»:
- ◀ سراسری- ۷۲ ▶
۱. شرط لازم در بیع آن است که بایع و مشتری مالک چیزی باشند که به طرف مقابل انتقال می‌دهند.
۲. بیع در صورتی لازم است که بایع و مشتری نسبت به انتقال مال خود به دیگری اقدام کرده باشند.
۳. مالکیت بایع و مشتری نسبت به آن چه به طرف مقابل انتقال می‌دهند، شرط لزوم عقد بیع است.
۴. انتقال عوضین به بایع و مشتری در صورتی است که انتقال به صورت لازم و غیر قابل فسخ به عمل آید.
۳. با توجه به عبارت: «يشترط في اللزوم الملك لكل من المتبايعين لما ينقله من العوض فبدونه يقع العقد موقوفاً» کدام گزینه صحیح است؟
- ◀ سراسری- ۷۲ ▶
۱. مالکیت شرط صحت است.
۲. مالکیت شرط لزوم است.
۳. بیع فضولی از اصل باطل است.
۴. اجازه‌ی مالک ناقل است.
۴. با توجه به عبارت «فالنماء المتخلل بين العقد و الاجازة للمشتري» کدام گزینه صحیح است؟
- ◀ سراسری ۷۸ ▶
۱. اجازه کاشف از صحت عقد فضولی از هنگام وقوع است.
۲. اجازه ناقل است و عقد فضولی از هنگام اجازه صحیح است.
۳. اجازه در بیع فضولی عقد جدیدی است.
۴. بیع فضولی از اصل باطل است و اجازه تأثیری ندارد.
۵. «في بيع الفضولي إذا كان المالك لم يُجزِ العقد؛ ...»
- ◀ سراسری- ۸۱ ▶
۱. يرجع المشتري الاصيل على البائع الفضول، بالثمن إن كان باقياً، عالماً كان او جاهلاً.
۲. لا يرجع المشتري الاصيل على البائع الفضول، بالثمن إن كان باقياً، إلا أن يكون هو جاهلاً.
۳. يرجع المشتري الاصيل على البائع الفضول، ببدل الثمن و إن كان باقياً سواء كان عالماً او جاهلاً.
۴. لا يرجع المشتري الاصيل على البائع الفضول، بالثمن إن كان باقياً، لأنه سَلَطَهُ على إتلافه إذا كان عالماً.
۶. عبارت «لو باع غير المملوك مع ملكه و لم يجز المالك صح في ملكه» مجرای کدام قاعده است؟
- ◀ آزاد- ۸۱ ▶
۱. ما قصد لم يقع و ما وقع لم يقصد
۲. قاعدة الزعيم غارم
۳. قاعده انحلال عقد واحد به عقود متعدد
۴. قاعده من له الغنم فعليه الغرم

◀ سراسری - ۸۴ ▶

۷. بیع مال خود به ضمیمه‌ی مال دیگری چه حکمی دارد؟

۱. به کلی نادرست است.
 ۲. نسبت به مال دیگری به کلی باطل است.
 ۳. نسبت به مال بایع صحیح است و نسبت به مال دیگری بر اجازه‌ی مالک متوقف است.
 ۴. کاملاً صحیح است لکن ثمن مال دیگری به مالک مال منتقل می‌شود و بایع باید آن را به وی مسترد دارد.

◀ سراسری - ۸۱ ▶

۸. «بیع الشاة مع الخنزیر» مصداق کدام بیع است؟

۱. ما یملک و ما لا یملک
 ۲. ما یملک و ما لا یملک
 ۳. ما یملک و ما لا یملک
 ۴. ما یملک و ما لا یملک

◀ آزاد - ۸۱ ▶

۹. قدمشترک اصطلاحات «أب»، «جد»، «وصی»، «وکیل»، «حاکم» کدام یک از عناوین زیر است؟

۱. ولی
 ۲. نماینده‌ی قانونی
 ۳. نماینده‌ی قراردادی
 ۴. قائم مقام

◀ سراسری - ۷۴ ▶

۱۰. «مقاص» در عبارت: «يجوز لجمع من له الولاية تولی طرفی العقد الا المقاص» به کدام معنی است؟

۱. طلبکاری است که مدیون دین او را انکار می‌کند.
 ۲. نماینده‌ی حاکم شرع است که مال مدیون را می‌فروشد.
 ۳. وکیل مالک است که مال موکل خود را می‌فروشد.
 ۴. ولی مالک است که مال مولی‌علیه را می‌فروشد.

◀ سراسری - ۸۰ ▶

۱۱. با توجه به عبارت «و يجوز لجمع تولی طرفی العقد إنا الوکیل و المقاص» کدام حکم صحیح است؟ وکیل و مقاص:

۱. حکم حاکم را دارند و نظر آن‌ها تحکیمی است.
 ۲. نمی‌توانند خودشان هم بایع باشند و هم مشتری مگر این‌که هر کدام از آن دو اذن داشته باشند.
 ۳. نمی‌توانند خودشان هم بایع باشند و هم مشتری مگر وکیل که اذن داشته باشد.
 ۴. نمی‌توانند نقش بایع یا مشتری را ایفا نمایند.

◀ آزاد - ۸۱ ▶

۱۲. از عبارت «یشترط کون المبیع مما یملک» کدام یک از گزینه‌های زیر را استنباط می‌کنیم؟

۱. مالکیت بیع
 ۲. مالکیت بایع بر مبیع
 ۳. مالکیت مشتری بر ثمن
 ۴. انعقاد عقد بیع بر اساس مالکیت‌ها

◀ سراسری - ۷۴ ▶

۱۳. مستند عبارت «لا یصح بیع المباحات قبل الحیازه» کدام گزینه است؟

۱. لا بیع الا فی ملک
 ۲. مباحات قابل تملک نیستند.
 ۳. مباحات قابل حیزات نیستند.
 ۴. مباحات ملک طلق نیستند.

◀ سراسری - ۸۱ ▶

۱۴. «یشترط فی المبیع أن یكون طلقاً، فلا یصح بیع...»

۱. غیر المقدور
 ۲. ما لا یملک
 ۳. الوقف
 ۴. العبد

◀ آزاد - ۸۱ ▶

۱۵. از عبارت «یشترط علم الثمن قدرأ و جنساً و وصفاً» استنباط می‌کنیم که از نظر قواعد حقوقی:

۱. در عقود معاوضی، وجود علم اجمالی بر موضوع معامله کافی است.
 ۲. در عقود معاوضی، طرفین باید بر موضوع معامله و عوض آن، علم تفصیلی داشته باشد.
 ۳. در عقود معاوضی، از نظر شرایط صحت، تفاوتی بین علم اجمالی یا علم تفصیلی وجود ندارد.
 ۴. فقط علم بایع بر مقدار، جنس و وصف ثمن لازم است.



۱۶. ترجمه‌ی دقیق عبارت «یشترط علم الثمن فلا يصح البيع بحكم احد المتعاقدين و ان ورد في رواية شاذة جواز تحكيم المشتري» کدام گزینه

◀ سراسری - ۷۲ ▶

صحیح است؟

۱. علم به ثمن هنگام عقد شرط است بنابراین صحیح نیست که تعیین ثمن به رأی یکی از متعاملین موکول شود هرچند در روایت نادری حکم قرار دادن مشتری جایز شمرده شده است.

۲. علم به ثمن هنگام عقد شرط است بنابراین صحیح نیست که تعیین ثمن به رأی یکی از متعاملین موکول شود مگر آن که مشتری کسی را برای تعیین ثمن حکم قرار دهد.

۳. علم به ثمن هنگام عقد شرط است مگر آن که طبق روایت با توافق متعاقدين مشتری حکم قرار داده شود.

۴. علم به ثمن هنگام عقد شرط است و در صورت اختلاف، مشتری می‌تواند به حاکم رجوع کند.

۱۷. از عبارت «إن قبض المشتري المبيع المجهول الصفة او مجهول الجنس او مجهول القدر كان مضموناً عليه إن تلف» استنباط می‌کنیم که:

◀ آزاد - ۸۱ ▶

۱. در فرض بطلان بیع، ید مشتری بر مبیع ید ضمانی است نه ضمان عقدی.

۲. در فرض کشف بطلان بیع، مشتری در حکم غاصب است.

۳. در فرض کشف بطلان بیع، ید مشتری بر مبیع ید ضمانی است نه ضمان قهری.

۴. موارد ۲ و ۳

◀ سراسری - ۷۶ ▶

۱۸. با توجه به عبارت: «و لو باع قفیزاً من صبرة صح و ان لم يعلم كمية الصبرة» کدام مورد صحیح است؟

۱. چون کمیت مبیع مجهول است بیع غرری است.

۲. در صورت نقص، بیع لازم الوفاء است.

۳. در صورت نقص، بیع از اصل باطل است.

۴. در صورت نقص، خیار تبعض صفقه ایجاد می‌شود.

◀ سراسری - ۷۷ ▶

۱۹. «و لو باع قفیزاً من صبرة...»

۱. بطل لان الصبرة مجهوله المقدار

۲. بطل لان المبيع مجهول المقدار

۳. صح لان الصبرة معلومة المقدار

۴. صح لان المبيع مضبوط المقدار

◀ سراسری - ۷۶ ▶

۲۰. طبق نظر مشهور فقها اگر مشتری و بایع در تغییر و عدم تغییر مبیع اختلاف کردند، قول چه کسی مقدم است؟

۱. بایع با قسم

۲. بایع بدون قسم

۳. مشتری با قسم

۴. مشتری بدون قسم

۲۱. با توجه به عبارت: «بیع ما یفسد باختياره كالبطیخ و الجوز و البیض جایز فان ظهر فاسداً بعد كثره رجح بأرشه و ليس له الرد للتصرف إن

كان له قيمة.» بگوید: بیع یک کیلوگرم تخم‌مرغ که بعد از بیع و شکستن آن‌ها معلوم می‌شود تمامی فاسد بوده‌اند چه حکمی دارد؟

◀ سراسری - ۸۳ ▶

۱. البیع صحیح و رجح المشتري بأرشه.

۲. البیع غیر نافذ اجاز المشتري صح البیع.

۳. البیع باطل و رجح المشتري بالثمن أجمع.

۴. البیع باطل و لم یکن للمشتري رجوع إلى الثمن لأنه أتلف المبيع.

◀ سراسری - ۸۳ ▶

۲۲. حکم بیع مقابل کدام است؟ «بیع نفس القز و إن كان الدود فيه»

۱. البیع باطل إن كان الدود حیاً لأنه عرضة للفساد.

۲. البیع صحیح إن كان الدود حیاً و باطل إن كان الدود میتاً.

۳. البیع باطل إن كان الدود میتاً لأنه دخل في عموم النهی عن بیع المیتة.

۴. البیع صحیح لأن الدود لم یقصد بالبیع حتی تمنع میتته و عرضة للفساد لا یقتضی المنع.



◀ سراسری - ۸۱ ▶

۲۳. «و من آداب البیع ترک الدخول فی سوم اخیه المومن و هو ...»

۱. معامله‌الادنین و المحارفين و المؤمنین و اهل الذمّة للنهی عنه.
۲. الاشتغال بالتجارة ما بین طلوع الفجر الی طلوع الشمس.
۳. ان یطلب ابتیاع الذی یرید ان یشتریه و ینذل زیادهً عنه ليقدمه البایع.
۴. ترک التعرض للبیع وقت النداء حذراً من زیاده و نقصان.

۲۴. فرمایش پیامبر گرامی اسلام «ألا یتوکل حاضر لباد، دعوا الناس یرزق الله بعضهم من بعض» پیرامون کدام یک از آداب تجارت بین مسلمین

◀ سراسری - ۷۵ ▶

است؟

۱. بیرون از شهر به استقبال روستاییان برای خرید اموالشان نروند.
۲. روستایی، وکیل شهری در فروش مالش نشود.
۳. شهری وکیل روستایی تازه وارد در فروش مالش نشود.
۴. وکالت افراد بادیه‌نشین را در فروش اموال شهری ترک نکند.

◀ سراسری - ۸۰ ▶

۲۵. با توجه به عبارت «ترک نسبة الربح و الوضیعه الی رأس المال» کدام مثال صحیح است؟

۱. سود و زیان کالای صد تومانی ده تومان است.
۲. کالا را فروختم به صد ریال و ده ریال ضرر باشد.
۳. کالا را فروختم به صد ریال و نقصان صد ریال، ده ریال باشد.
۴. متاع را به شما فروختم صد تومان و منفعت صد تومان ده ریال است.

۲۶. با توجه به فرع زیر، مشتری به کدام مبلغ می‌تواند رجوع کند؟ «إذا کان الحيوان حاملاً و شرط دخول الحمل فی المبیع، لکن سقط قبل

القبض رجّع المشتري من الثمن بنسبته لفوات بعض المبیع بأن یؤمّ حاملاً و مُجهّزاً او مستقطلاً لا حائلاً للاختلاف و مطابقة الاول للواقع و

◀ سراسری - ۸۴ ▶

یرجع بنسبة التفاوت بین القيمتين من الثمن.»

۱. مابه‌التفاوت قیمت حیوان در حال بارداری و قیمت حیوان در حال باردار نبودن.
۲. آن مقدار از ثمن که متناسب است با ارزش مبیع در حال بارداری با ارزش مبیع با فرض سقط جنین.
۳. مابه‌التفاوت قیمت حیوان در حال بارداری و قیمت حیوان در حالی که جنین آن سقط شده باشد.
۴. آن مقدار از ثمن که متناسب است با نسبت ارزش مبیع در حال بارداری با ارزش مبیع با فرض حامله نبودن.

◀ سراسری - ۸۳ ▶

۲۷. «هل يجوز بیع جزء من الحيوان إذا کان حیاً و لا یُراد ذبحه»:

۱. اجزاء حیوان را به استقلال نمی‌توان فروخت.
۲. اجزاء حیوان را مطلقاً می‌توان فروخت، لیکن در هر حال مشتری با بایع شریک خواهد شد.
۳. جزء مفروز آن را می‌توان فروخت، اما جزء مشاع را نمی‌توان، لیکن در صورت اول مشتری با بایع به نسبت قیمت شریک می‌شود.
۴. جزء مشاع آن را مانند نصف، ثلث و غیره می‌توان فروخت، اما جزء مفروز آن مانند سر، گردن و غیره را نمی‌توان.

◀ سراسری - ۸۱ ▶

۲۸. «لو حدث فی المبیع عیب بعد العقد و قبل القبض فللمشتري ...»

۱. الردّ و الارش
۲. الارش فقط
۳. الاقالة
۴. اختیار الفسخ

◀ سراسری - ۸۰ ▶

۲۹. «لو حدث فی الحيوان عیب من غیر جهة المشتري فی زمن الخيار فله ...»

۱. الردّ باصل الخيار و الاقرب جواز الردّ بالعیب ایضاً.
۲. الردّ باصل الخيار و الاقرب عدم جواز الردّ بالعیب.
۳. الردّ او الارش و کذا فی غیر الحيوان و تظهر الفائدة فی النماء.
۴. الارش دون الردّ و کذا فی غیر الحيوان و تظهر الفائدة فی النماء.



۳۰. در عبارت «لو حدث عیب من غیر جهة المشتري فی زمن الخيار فله الرد باصل الخيار» منظور، فسخ به استناد کدام یک از خیار است؟

◀ آزاد- ۸۱ ▶

۱. خیار عیب
 ۲. خیار مختص مشتری
 ۳. هر کدام از این دو خیار برحسب مورد
 ۴. هیچ کدام از این دو خیار

۳۱. دلیل قسمت اخیر عبارت «يجوز بيع الزرع قائماً فلو لم يفصله المشتري للبایع فصله» کدام گزینه است؟

◀ سراسری- ۷۲ ▶

۱. لان المشتري ظالم
 ۲. لان البایع ظالم
 ۳. لان البایع لاحق له
 ۴. لان المشتري ظالم و لاحق لعرق ظالم

۳۲. پیرامون «صرف» و حکم آن کدام گزینه صحیح است؟

◀ سراسری- ۸۰ ▶

۱. هو بيع مضمون فی الذمة، و لا يجوز اخذ الارش منها
 ۲. هو بيع مضمون فی الذمة، مضبوط و مقبوض فی المجلس
 ۳. هو بيع الاثمان بمثلها و يجوز اخذ الارش منها
 ۴. هو بيع الاثمان بمثلها و يشترط فيه التقابض فی المجلس

۳۳. «هو بيع الاثمان بمثلها» ای:

◀ آزاد- ۸۱ ▶

۱. بيع الصرف
 ۲. بيع السلف
 ۳. بيع المؤجل
 ۴. بيع الكالی بالكالی

۳۴. قبض در بيع چگونه شرطی است؟ شرط بودن تسليم ...

◀ سراسری- ۷۹ ▶

۱. خصوص مثنی است.
 ۲. خصوص ثمن است.
 ۳. ثمن و مثنی به عنوان لزوم بيع
 ۴. ثمن و مثنی به عنوان صحت بيع

۳۵. قبض «تسليم و تسلّم مبيع» از احکام بيع است یا شرط صحت آن؟

◀ سراسری- ۸۳ ▶

۱. هم وجوب تکلیفی دارد و هم شرط صحت معامله است.
 ۲. در همه‌ی موارد، حکم وضعی است یعنی شرط صحت بيع است نه واجب تکلیفی.
 ۳. در همه‌ی موارد، حکم تکلیفی بيع است یعنی همه جا به قبض مشتری در آمدن مبيع، واجب تکلیفی است.
 ۴. از احکام تکلیفی بيع است مگر در برخی از موارد که شرط صحت آن است مانند بيع صرف و سلم.

۳۶. «و لا بدّ من كون السلم فيه عام الوجود عند...»

◀ سراسری- ۸۱ ▶

۱. قبض الثمن
 ۲. رأس الاجل
 ۳. انشاء العقد
 ۴. افتراق المتبايعين

۳۷. عبارت «و لو شرط تأجيل بعض الثمن بطل فی الجميع» حکم کدام نوع بيع را بيان می کند و دليل آن چیست؟

◀ سراسری- ۷۶ ▶

۱. سلف، زیرا شرط مذکور موجب دين به دين شدن معامله است.
 ۲. سلم، زیرا مثنی در آن حالی و ثمن مؤجل است.
 ۳. صرف، زیرا شرط مذکور مستلزم جهل به عوضين است.
 ۴. صرف، زیرا قبض مثنی در مجلس عقد ضروری است.

۳۸. با توجه به عبارت «و فی السلم يجوز البيع بعد حوله علی الغريم» کدام مورد صحیح است؟

◀ سراسری- ۷۵ ▶

۱. در سلف جایز است قبل از موعد آن را به فروشنده فروخت.
 ۲. در سلف جایز است پس از موعد آن را به خریدار فروخت.
 ۳. در سلم جایز است پس از موعد آن را به خریدار فروخت.
 ۴. در سلم جایز است پس از موعد، آن را به فروشنده فروخت.

۳۹. «يجوز بيع الدين بعد حلوله و قبل قبضه...»

◀ سراسری- ۷۷ ▶

۱. علی المسلم فيه
 ۲. علی الدائن
 ۳. علی الغريم
 ۴. علی المسلم

۴۰. در عبارت «و اذا دفع المسلم اليه فوق الصفة و دونها لا يجب قبوله و لو رضی المسلم به لزم» مراد از مسلم اليه و مسلم ... به ترتیب

کدام است؟

◀ سراسری - ۸۰ ▶

۱. مشتری - کالا ۲. مشتری - بایع ۳. بایع - مشتری ۴. بایع - کالا

◀ سراسری - ۸۲ ▶

۴۱. بیع مساومه همان بیع تولیة است یا غیر آن؟

۱. هر دو به یک معنی است.
 ۲. در مساومه شیء به کم‌تر از رأس‌المال فروخته شده و در تولیة به بیش‌تر.
 ۳. در بیع مساومه به رأس‌المال خبر داده شده و در تولیة به رأس‌المال خبر داده نشده.
 ۴. بیع مساومه بیعی است که در آن از رأس‌المال ذکرى به عمل نیامده ولی بیع تولیة فروش چیزی است با اخبار به رأس‌المال به همان قیمت خرید.

◀ سراسری - ۸۴ ▶

۴۲. حرمت و بطلان بیع ربوی در همه‌ی اجناس جریان دارد، یا در خصوص مکیل و موزون و یا معدود را هم شامل می‌شود؟

۱. معدود را هم شامل می‌شود.
 ۲. در همه‌ی اجناس جریان دارد.
 ۳. به مکیل و موزون اختصاص دارد.
 ۴. تنها به اموال قیمی اختصاص دارد.

◀ سراسری - ۸۲ ▶

۴۳. «لا ربا بین الوالد و ولده» یعنی چه؟

۱. پدر و فرزند نباید به یکدیگر ربا دهند یا از یکدیگر ربا گیرند.
 ۲. بین پدر و فرزند ربا نیست، تنها فرزند می‌تواند از پدر زیاده بخواهد.
 ۳. بین پدر و فرزند ربا نیست، تنها پدر می‌تواند در مقابل آن چه به فرزند پرداخته بیش‌تر بخواهد.
 ۴. بین پدر و فرزند ربا نیست، هرکدام می‌توانند در مقابل آن چه به دیگری پرداخته‌اند بیش‌تر بخواهند.

◀ سراسری - ۷۴ ▶

۴۴. با توجه به عبارت: «و لا یثبت الربا فی القسمة» کدام گزینه صحیح است؟

۱. ربا قرضی اشکال ندارد.
 ۲. ربا در معدودات حرام است.
 ۳. ربا در مکیل و موزون اشکالی ندارد.
 ۴. تقسیم مال مشترک بیع نیست تا ربا در آن جاری شود.

◀ آزاد - ۷۸ ▶

۴۵. «هو (ای هذا الخیار) مختص بالبیع و لا یزول بالحائل»:

۱. خیار حیوان ۲. خیار التأخیر عن ثلاثة ایام ۳. خیار المجلس ۴. جمیع ما ذکر

◀ آزاد - ۸۲ ▶

۴۶. «للمتبايعین بالخيار ما لم یفترقا» مجرای کدام یک از خیارات است؟

۱. خیار عیب ۲. خیار مجلس ۳. خیار شرط ۴. خیار رؤیت

◀ سراسری - ۷۳ ▶

۴۷. «و لو فسخ احدهما و اجازة الآخر قدّم الفاسخ و ان تأخر عن الاجازة»:

۱. هرگاه یکی از متعاملین، معامله را فسخ کرده و دیگری آن را تنفیذ نماید، اقدام فاسخ مقدم است زیرا تنفیذ طرف بعد از فسخ به عمل آمده است.
 ۲. هرگاه یکی از متعاملین، حق فسخ و دیگری حق تنفیذ معامله داشته باشد، حق فاسخ مقدم بر حق طرف مقابل که حق تنفیذ داشته، می‌باشد.
 ۳. هرگاه یکی از متعاملین معامله را فسخ و طرف مقابل آن را تنفیذ کند، هر یک که زودتر اقدام کرده باشد، مقدم بر دیگری خواهد بود.
 ۴. هرگاه یکی از متبايعان، معامله را فسخ کرده و دیگری آن را تنفیذ نماید، اقدام فاسخ مقدم است هرچند که بعد از تنفیذ طرف، معامله را فسخ کرده باشد.



۴۸. «لو فسخ أحد المتعاملين و أجاز الآخر و الخيار مشترك، قُدِّم الفاسخ...»: ۱. مطلقاً ۲. إن تقدّم الاجازة ۳. و إن تأخر عن الاجازة ۴. إن رجّع المجيز عن اجازته

۴۹. «يقدم الفاسخ على المجيز في كل خيار مشترك.»

۱. در کلیه‌ی خيارات مشترك، فاسخ باید مقدم بر مجیز اعلام فسخ نماید.
۲. در کلیه‌ی خيارات، تقدم تصميم فسخ کننده بر تصميم طرف که معامله را تنفيذ می‌کند، مشترك است.
۳. در کلیه‌ی خيارات مشترك، بقای معامله بر فسخ آن اصولاً مقدم است.
۴. در کلیه‌ی خيارات مشترك، نظر آن یک که اقدام به فسخ کرده بر نظر آن یک که اقدام به تنفيذ معامله نموده، مقدم است.

۵۰. با توجه به عبارت «و لا يجوز اشتراط لاحدهما و لكن منهما، و لاجنبی عنهما...» پیرامون خيار شرط، خيار اجنبی، تحکیم است یا توکیل و

سراسری - ۷۶ ▶

ثمره‌ی آن کدام است؟

۱. توکیل و لذا متعاقدين در کنار او و با حق خيار او صاحب اختيار هستند.
۲. تحکیم و لذا متعاقدين در کنار او و با حق خيار او ديگر صاحب اختيار نیستند.
۳. تحکیم و در نتیجه هر کدام از آن سه در اعمال خيار شريك هستند.
۴. توکیل و در نتیجه بايع با اجنبی مشتركاً صاحب خياراند نه مشتری.

۵۱. از عبارت زیر کدام حکم، قابل استفاده است؟ «يجوزُ اشتراطُ الخيارِ لِلْاجنبیِّ فقط و اشتراطُ الاجنبیِّ تحکیمٌ فلا إختيار له معه.»

سراسری - ۸۳ ▶

۱. متعاقدين می‌توانند اجنبی را از اعمال خيار منع کنند.
۲. اجنبی در اعمال خيار شرط، باید از متعاقدين استجازه نماید.
۳. با وجود اختيار اجنبی در فسخ عقد، متعاقدين اختیاری ندارند.
۴. تحقق خيار برای اجنبی به قبول شرط از سوی وی منوط است.

۵۲. «و يجوز اشتراط المؤامرة في العقد بمعنى اشتراطهما او احدهما استشار من سميّاه و الرجوع الي امره مدةً مضبوطة فيلزم العقد من جهتهما.»

سراسری - ۷۳ ▶

۱. شرط مؤامره در عقد جایز است به این معنی که شرط کننده‌ی طرفین یا یکی از ایشان تا زمان معینی از شخص معینی نظرخواهی کنند و در صورت تنفيذ وی، عقد از ناحیه‌ی متعاملین لازم خواهد شد.
۲. شرط مؤامره در عقد جایز است به این معنی که طرفین یا یکی از ایشان، نظرخواهی از شخص معینی را در مدت معینی شرط کنند که در این وضع، عقد از ناحیه‌ی متعاملین لازم است.
۳. شرط مؤامره در عقد جایز است به این معنی که اگر طرفین شرط کنند که تا زمان معینی از شخص معینی نظرخواهی کنند و در مورد عقد ملتزم به نظر او شوند.
۴. شرط مؤامره در عقد جایز است به این معنی که طرفین توافق کنند که در مورد عقد به شخص معینی مراجعه و از او بخواهند در مدت معینی نظر خود را اعلام کند ولی متعاملین حق فسخ نداشته باشند.

سراسری - ۷۸ ▶

۵۳. با توجه به عبارت «خيار التأخير عن ثلاثة ايام في من باع و لا قبض و لا اقبض» کدام گزینه صحیح است؟

۱. خيار تأخير تا سه روز برای بايع ثابت می‌شود به شرطی که ثمن و مئمن قبض نشده باشند.
۲. خيار تأخير بعد از سه روز برای بايع ثابت می‌شود به شرطی که ثمن و مئمن قبض نشده باشند.
۳. خيار تأخير تا سه روز برای مشتری ثابت می‌شود به شرطی که ثمن و مئمن قبض نشده باشند.
۴. خيار تأخير بعد از سه روز برای مشتری ثابت می‌شود به شرطی که ثمن و مئمن قبض نشده باشند.



۵۴. در کدام خيار، عدم قبض ثمن و مثن شرط است؟
۱. اشتراط ۲. تأخير ۳. رؤيت ۴. تعذر تسليم
۵۵. در کدام مورد «خيار رؤيت» ثابت می شود؟
۱. براساس مشاهدهی قديم کالا را فروخته يا خريده باشد و اکنون معيوب است.
 ۲. براساس وصف کالا را فروخته يا خريده است چه قبلاً آن را ديده باشد چه ندیده باشد.
 ۳. کالا را در قديم مشاهده کرده ولی با توصيف ثالث خريده است.
 ۴. کالا را ندیده و با توصيف خريده يا فروخته باشد.
۵۶. «و انما يثبت خيار الروية فيما لم ير اذا زاد في طرف البايع او نقص في طرف المشتري»:
۱. خيار رؤيت در موردی است که مشتری آن را ندیده بخرد و نسبت به بايع، مبيع بيش از حد توصيف و نسبت به مشتری کم تر از حد توصيف باشد.
 ۲. هرگاه مورد معامله نادیده به فروش رسد اگر بيش از حد توصيف باشد، خيار فسخ، مختص بايع و اگر کم تر از توصيف باشد، خيار، مخصوص مشتری خواهد بود.
 ۳. خيار رؤيت تنها در موردی است که مبيع نادیده بيش از حد توصيف و يا کم تر از حد توصيف باشد.
 ۴. در معاملاتی که مورد آن نادیده خريد و فروش می شود، زيادتی و نقصان آن به عهدهی بايع و مشتری بوده و موجب خيار رؤيت برای آن دو خواهد گرديد.
۵۷. «اذا كان المبيع كلياً، انتفاء الوصف...»
۱. يوجب الخيار بين الردّ و الامساک ۲. يوجب خيار الرؤية
 ۳. لا يوجب الخيار بل عليه ابداله ۴. تخير المشتري بين الردّ و الارش
۵۸. «هل يسقط خيار الغبن ببذل الغابن التفاوت؟»
۱. نعم، لإنتفاءٍ موجهه ۲. لا، لإستصحاب ما ثبت قبله
 ۳. لا، لأن خيار الغبن حكم لا حق ۴. نعم، لأن خيار الغبن حق لا حكم
۵۹. «و ان كان المغبون المشتري و قد اخرجته عن ملكه...»
۱. فيسقط خياره لانه ثابت لمن لم ير ۲. فيسقط خياره اذ لا يمكنه ردّ المبيع
 ۳. فتلفه من البايع مطلقاً ۴. لم يسقط خياره اذ يمكنه ردّ المبيع
۶۰. با توجه به متن «و الارش مثل نسبة التفاوت بين القيمتين من الثمن» اگر کالا صحیحاً ۱۰۰، معیباً ۸۰ و ثمن ۶۰ تومان باشد، ارش آن چند تومان خواهد بود؟
۱. ۱۲ ۲. ۱۵ ۳. ۱۷ ۴. ۲۰
۶۱. کدام گزینه، هم زمان، مُسقطِ «ردّ» و «ارش» به شمار نمی آید؟
۱. إسقاط الخيار ۲. البراءة من العيوب ۳. العلم بالعيب قبل العقد ۴. الرضا به بعد مقيداً بالأرش



۶۲. با ملاحظه‌ی عبارت زیر، کدام گزینه صحیح است؟
 «فلو شرط صفة کمال او توهمها المشتري کمالاً ذاتياً فظهر الخلاف، تخیر بین الفسخ و الامضاء بالثمن و لا ارش لاختصاصه بالعیب و الواقع لیس بعیب»
 ۱) در خیار تدلیس، مشتری می‌تواند معامله را فسخ کند یا ارش بگیرد، زیرا در مورد تدلیس نیز در واقع، مبیع، معیوب، محسوب می‌شود.
 ۲) در صورتی که صفت کمالی در مبیع شرط شده و خلاف آن ثابت شود، مشتری می‌تواند آن مقدار از ثمن را که در مقابل وصف کمال قرار دارد بگیرد و بیع را امضا کند.
 ۳) فقط در صورتی که عیب مورد معامله‌ای پوشانده شده و به عنوان کالای سالم فروخته شده باشد مشتری می‌تواند به عنوان خیار تدلیس، معامله را فسخ کند.
 ۴) اگر صفت کمالی در مورد معامله شرط شود یا مشتری به تصور وجود آن وصف، معامله را انجام دهد و سپس معلوم شود وجود نداشته، مشتری حق فسخ دارد ولی موردی برای گرفتن ارش نیست.
۶۳. با توجه به عبارت «لو شرط او توهم التصریة للشاة و البقرة و الناقة و ظهر الخلاف بعد اختبارها ثلاثة ايام ثبت الخيار.» ثبوت کدام خیار مورد نظر است؟
 ۱) خیار التأخیر عن ثلاثة ايام
 ۲) خیار ما یفسد لیومه
 ۳) خیار التدلیس
 ۴) خیار تعذر التسلیم
۶۴. «تصریه» در عبارت: «التصریه للشاه و البقره تدلیس»، به کدام معنی است؟
 ۱) نازا بودن حیوان
 ۲) جمع کردن شیر در پستان
 ۳) فقدان حمل در حیوان
 ۴) فقدان شیر در پستان
۶۵. در عبارت «و کذا التصریة للشاة و البقرة و الناقة بعد اختبارها ثلاثة ايام» مراد از «تصریه» چیست و از موارد کدام خیار است؟
 ۱) ندوشیدن حیوان - تدلیس
 ۲) ندوشیدن حیوان - حیوان
 ۳) نچیدن پشم حیوان - تدلیس
 ۴) نچیدن پشم حیوان - حیوان
۶۶. «و لو اشترط شرطاً سائغاً فی العقد و امتنع المشروط علیه، بنائاً علی المشهور کان...»
 ۱) للمشروط له اجباره علیه.
 ۲) للمشروط له الفسخ.
 ۳) التفصیل بین شرط الفعل و النتيجة.
 ۴) للمشترط الفسخ.
۶۷. «إذا اشترط فی ضمن عقد البیع، حمل الدابة المبیعة فیما بعد؛ ما هو حکم هذا الشرط؟»
 ۱) باطل مطلقاً
 ۲) صحیح مطلقاً
 ۳) صحیح إذا اشترط علیه أن یبلغ ذالک بفعله
 ۴) باطل إذا اشترط علیه أن یبلغ ذالک بفعل الله
۶۸. از عبارت «لا یجب علی المشترط علیه فعله و انما فائدته جعل البیع عرضة للزوال» استفاده می‌شود:
 ۱) وفای به شرط واجب است.
 ۲) وفای به شرط واجب نیست و مشروط‌له فقط در صورت تخلف از شرط می‌تواند عقد را فسخ کند.
 ۳) وفای به شرط واجب است و مشروط‌له در صورت تعذر وصول به شرط می‌تواند عقد را فسخ کند.
 ۴) اگر شرط در ضمن عقد لازمی باشد عمل به شرط واجب و الا واجب نیست.

۶۹. «لو اشتری شیئاً ظناً امکان تسلیمه ثم عجز بعده»، حکم معامله چیست؟
۱. معامله قابل فسخ برای مشتری است.
 ۲. معامله، صحیح است و بایع، الزام به تسلیم مبیع می‌شود.
 ۳. معامله، باطل است زیرا مورد معامله قابل تسلیم نیست.
 ۴. معامله، صحیح است و مشتری می‌تواند در آزاء عدم تسلیم، مبلغی از بایع مطالبه کند.
۷۰. از عبارت «فلو اشتری شیئاً ظناً امکان تسلیمه، ثم عَجَزَ تَخَيَّرَ المشتري» کدام یک از خيارات استنباط می‌شود؟
۱. خيار غبن
 ۲. خيار شرط
 ۳. خيار تبعض صفقه
 ۴. خيار تعذر تسليم
۷۱. این عبارت از مجاری کدام یک از خيارات است؟ «كما لو اشتری سلعتين فتستحق أحدهما»
۱. خيار تبعض صفقه
 ۲. خيار تعذر تسليم
 ۳. خيار شركت
 ۴. خيار رؤیت
۷۲. این عبارت از مجاری کدام یک از خيارات است؟ «كما لو اشتری سلعتين و تستحق أحدهما»
۱. خيار شركت
 ۲. خيار تعذر تسليم
 ۳. خيار تبعض صفقه
 ۴. خيار رؤیت
۷۳. مورد خيار «تبعض صفقه» کدام است؟
۱. اشتراط صفة فتفوت
 ۲. لو امتزج المبيع بغيره بحيث لا يتميز
 ۳. لو اشتری سلعتين فتستحق إحداهما
 ۴. لو اشتری شیئاً ظناً امکان تسلیمه ثم عجز بعده
۷۴. «إذا وجد غريم المفلس متاعه فانه يتخير بين اخذه مقدماً على الغرماء و بين الضرب بالثمن معهم.»
۱. طلبکار از مفلس هرگاه کالای خود را موجود یابد مخیر است که مانند سایر غرما اقدام کند و یا ثمن کالای خود را دریافت نماید.
 ۲. طلبکار از مفلس هرگاه کالای خود را موجود یابد مخیر است که مقدم بر سایر طلبکاران کالای خود را بگیرد و یا به نسبت ثمن در شمار ایشان قرار گیرد.
 ۳. اگر بدهکار مفلس، کالای خود را موجود یابد مخیر است که مقدم بر غرما آن را بگیرد و یا در شمار سایر غرما ثمن کالا را مطالبه کند.
 ۴. بدهکار مفلس اگر کالایی موجود داشته باشد، مخیر است که آن را به غرما ارائه کند و یا ثمن آن را با ایشان محاسبه نماید.
۷۵. در عبارت «إذا وجد غريم المفلس متاعه يتخير بين اخذه و الضرب بالثمن» مراد از «غريم مفلس» کدام است؟
۱. بستانکار از بدهکار ورشکسته
 ۲. بدهکار از بستانکار ورشکسته
 ۳. بدهکاری که ورشکسته باشد.
 ۴. ضامن بدهکار ورشکسته
۷۶. «و اعلم أن البيع بالنسيئة إلى تعجيل الثمن و المثمن و تاخيرهما و التفريق، أربعة أقسام: فالأول النقد و الثاني النسيئة، و الثالث السلم و الرابع...»
۱. الثمار
 ۲. السلف
 ۳. الصرف
 ۴. الكالی بالكالی
۷۷. «إطلاق البيع يقتضي كون الثمن حالاً و ان شرط تعجيله في متن العقد، اكده لحصوله بدون الشرط.»
۱. بيع، در صورت اطلاق، اقتضاء می‌کند که ثمن، حال باشد و شرط تعجيل آن در متن عقد، جز تأکید نیست زیرا بدون شرط هم منظور حاصل است.
 ۲. در صورتی که ثمن معامله حال باشد، اطلاق بيع، مقتضی فوریت پرداخت ثمن است و اگر تعجيل آن شرط شود تأکید مقتضای عقد است.
 ۳. در معاملات مطلق، شرط تعجيل ثمن، اقتضاء می‌کند آن را فوراً پردازند و ثمن موکداً حال بوده و باید به قبض بايع داده شود.
 ۴. در صورتی که در معامله تأکید بر حال بودن ثمن شود، باید بر طبق اقتضاء تأکید، ثمن، بلافاصله پرداخت گردد.



۷۸. علت این حکم «و لو جعل لحال ثمناً و لموجل ثمناً ازید منه بطل» کدام گزینه است؟
۱. بیع گزاف اشکالی ندارد. ۲. جهل به ثمن اشکالی ندارد. ۳. ثمن مردد است و موجب غرر ۴. علم به اجل شرط صحت است.
۷۹. حکم و دلیل حکم را در فرض زیر مشخص نمایید: «قال البائعُ: بعتُك حلالاً بمائة و موجلاً إلى شهرين بمائتين؛ فقبل المشتري»
۱. صح العقدُ لِأَنَّ لِلأجلِ قِسْطَ مِنَ الثَّمَنِ. ۲. بطل العقدُ لِجهالةِ الثمنِ بتردده بين الأمرين. ۳. صح العقدُ لِأَنَّ الحاكمَ يُعَيِّنُ أحدَ الأمرين بعدَ العقدِ. ۴. صحه العقدِ موقوفهٌ إلى أحدِ الأمرين بعدَ العقدِ لأصالةِ الصحه.
۸۰. حکم بیع را در فرض زیر بیان نمایید:
- «لو جعلَ لحالٍ ثمناً و لموجلَ أزيدَ منه، أو فاوتَ بينَ أجلين في الثمنِ بأن قال: بعتُك حلالاً بمائة، و موجلاً إلى شهرين بمائتين، أو موجلاً إلى شهر بمائة و إلى شهرين بمائتين.»
۱. بیع صحیح است. ۲. این بیع باطل است. ۳. فرض اول صحیح است و فرض دوم باطل. ۴. صحیح است به قیمت کم تر ولو در مدت دورتر.
۸۱. «و یجب قبض الثمن لو دفعه الی البایع مع الحلول مطلقاً و فی الاجل بعده.»
۱. در معاملات حال مطلقاً و در معاملات مؤجل بعد از حلول اجل، واجب است که ثمن به قبض بایع داده شود. ۲. در معاملات حال مطلقاً و در معاملات مؤجل بعد از حلول اجل، واجب است که بایع، مشتری را الزام به پرداخت ثمن کند. ۳. در معاملات حال مطلقاً و در معاملات مؤجل بعد از حلول اجل، واجب است که بایع ثمن پرداختی را دریافت کند. ۴. در معاملات حال مطلقاً و در معاملات مؤجل بعد از حلول اجل، بایع حق مطالبه و قبض ثمن را از مشتری خواهد داشت.
۸۲. «لو امتنع البایع من قبض الثمن حیث یجب قبضه الحاكم فان تعذر فهو امانة فی ید المشتري لا یضمنه لو تلف بغير تفریط.»
۱. در مواردی که قبض ثمن بر بایع شرعاً واجب است، اگر از دریافت آن خودداری کند، حاکم شرع او را به تفریط و دریافت آن اجبار خواهد کرد و اگر این کار ممکن نباشد، ثمن نزد مشتری به عنوان امانت باقی مانده و اگر بدون تعدی و تفریط، تلف گردد، نامبرده ضامن آن نیست. ۲. اگر بایع از قبض ثمن امتناع کند، واجب است که قاضی شرع به عنوان ولی ممتنع، ثمن را قبض نماید و اگر این کار ممکن نباشد، ثمن به عنوان امانت، نزد مشتری باقی مانده و اگر بدون تفریط تلف گردد، نامبرده ضامن آن نیست. ۳. اگر بایع از قبض ثمن امتناع کند، بر حاکم شرع واجب است که آن را به عنوان امانت از طرف مشتری قبض کند هرچند که این کار بر حاکم، دشوار باشد و اگر ثمن نزد وی بدون تعدی و تفریط تلف شود ضامن آن نیست. ۴. در مواردی که قبض ثمن بر بایع شرعاً واجب است، اگر از دریافت آن خودداری ورزد بایستی آن را به قبض حاکم بدهد و اگر این کار ممکن نباشد، ثمن نزد مشتری به عنوان امانت باقی خواهد ماند و در صورت تلف نامبرده ضامن آن نیست.
۸۳. با توجه به عبارت «لا یجوز تأجیل الحال بزیاة فیه» کدام عمل جایز نیست؟
۱. ابراء مقداری از ثمن و دینی که حال است در ازاء افزودن مهلت. ۲. افزودن در ثمن و دینی که حال است در ازاء دادن مهلت. ۳. کم کردن و تخفیف دادن دین، با افزودن مهلت. ۴. اسقاط مقداری از دین در ازاء دادن مهلت.

۸۴. معنی دقیق عبارت «و لا يجوز تأجيل الحال بزيادة فيجب ذكر الاجل في غير المساومة فيتخير المشتري بدونه للتدليس» کدام گزینه است؟

◀ آزاد- ۷۷ ▶

۱. مدت دار کردن بیع حال با افزودن ثمن جایز نیست. اگر کسی بخواهد کالایی را مدت دار بفروشد، باید رأس مدت را ذکر کند در غیر بیع مساومه. در این صورت مشتری در فسخ بیع و رضای به آن به صورت نقد مخیر می شود به جهت وجود و امکان تدلیس.
۲. مدت دار کردن بیع حال با افزودن ثمن جایز نیست. کسی که چیزی را مدت دار خریده است اگر با بیع خود رأس المال را عنوان نکرده واجب است در فروش بیع مدت را ذکر کند و در صورت عدم ذکر مدت مشتری مخیر در فسخ بیع و رضای به آن به صورت نقد است به جهت تدلیس.
۳. مدت دار کردن بیع حال با افزودن ثمن جایز نیست. کسی که چیزی را به بیع مؤجل خریده است، اگر بخواهد به غیر بیعی بفروشد که نیازی به ذکر رأس المال نیست، لازم است مدت را ذکر کند و در صورت عدم ذکر مدت، مشتری مخیر است در فسخ بیع یا رضای به آن به صورت نقد به جهت تدلیس.
۴. مدت دار کردن بیع حال با افزودن ثمن جایز نیست. کسی که چیزی را مدت دار خریده است باید رأس مدت را ذکر کند مگر این که مبیع در مقابل غیر به صورت مساومه فروخته شود. در این صورت مشتری مخیر است در فسخ بیع و رضای به آن به صورت نقد به جهت تدلیس.

◀ سراسری- ۷۴ ▶

۸۵. ترجمه صحیح این عبارت «يجب ذكر الاجل في غير المساومه» کدام گزینه است؟

۱. در بیع مباحه و مواضعه و تولیه، ذکر اجل واجب نیست.
۲. در بیع نسبه با بیع باید علاوه بر اعلام ثمن، اجل را نیز ذکر کند.
۳. در بیع مباحه و مواضعه و تولیه با بیع علاوه بر اعلام ثمن بیع قبلی، اجل آن را نیز باید ذکر کند.
۴. در بیع سلم و سلف علاوه بر اعلام ثمن، مدت آن را نیز باید ذکر کند.

◀ سراسری- ۷۸ ▶

۸۶. با توجه به عبارت: «اطلاق البيع يقتضى قبض العوضين» کدام گزینه صحیح است؟

۱. شرط تأخیر در قبض عوضین اشکالی ندارد.
۲. شرط تأخیر در قبض عوضین جایز نیست.
۳. شرط برخلاف مقتضای اطلاق عقد باطل است.
۴. شرط برخلاف مقتضای ذات عقد اشکالی ندارد.

◀ سراسری- ۷۲ ▶

۸۷. ترجمه دقیق «بالتبض ينتقل الضمان الى المشتري اذا لم يكن له خيار» کدام گزینه است؟

۱. پس از تحویل دادن مبیع، درک مبیع به مشتری منتقل می شود اگر مشتری حق خیار نداشته باشد.
۲. پس از قبض، ضمان مبیع به مشتری منتقل می شود اگر با بیع حق خیار نداشته باشد.
۳. به واسطه قبض ضمان به مشتری منتقل می شود اگر هر یک از متعاقدين حق خیار داشته باشد.
۴. قبل از قبض ضمان مبیع به عهده مشتری است اگر مشتری خیار نداشته باشد.

◀ آزاد- ۷۷ ▶

۸۸. در عبارت «بالتبض ينتقل الضمان الى المشتري اذا لم يكن له خيار» بحث از انتقال کدام ضمان است؟

۱. ضمان معاوضی
۲. ضمان درک
۳. ضمان عهدهی مبیع
۴. ضمان عهدهی ثمن

◀ آزاد- ۷۸ ▶

۸۹. در عبارت «بالتبض ينتقل الضمان الى المشتري اذا لم يكن له خيار» بحث از انتقال کدام ضمان است؟

۱. ضمان عهدهی ثمن
۲. ضمان معاوضی
۳. ضمان عهدهی مبیع
۴. ضمان درک

◀ آزاد- ۷۹ ▶

۹۰. در عبارت «بالتبض ينتقل الضمان الى المشتري اذا لم يكن له خيار» بحث از انتقال کدام ضمان است؟

۱. ضمان معاوضی
۲. ضمان درک
۳. ضمان عهدهی مبیع
۴. ضمان عهدهی ثمن